



آوردن این مطالب، نه به معنای تأییدست و نه به تبلیغ؛ قصد من تنها آوردن نوشته‌های فریدون است.

د. قباد (فریدون ایل‌یگی): کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین (1)



رهائی

کمونیست‌ها

و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۵

تیر ماه ۱۳۶۳



کمونیست‌ها و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

در اواخر نیمه‌ی اول سال ۶۰، یک نوشته‌ی داخلی تحت عنوان "ضرورت برخورد با دین توسط کمونیست‌ها" در سطح سازمانی پخش و مورد تبادل نظر قرار گرفت که قرار بود پس از پایان بحث‌های درونی به منظور انتشار در سطح خارجی تنظیم شود. این ایام تقریباً مصادف شد با طرح ضرورت سازماندهی جدید (در دی و بهمن ۶۰) و توقف حدود یکساله‌ی انتشار "رهائی" (از بهمن ۶۰ تا دی ماه ۶۱). پس از انتشار دوره‌ی جدید رهائی، اهمیت و ضرورت طرح مسئله‌ی فوق از نظر دور نبود ولی چهار شماره‌ی اول دوره‌ی جدید، علاوه بر وجود برخی مشکلات تکنیکی و لزوم طرح مسائل مبهم (نظیر بررسی وضع اقتصادی رژیم، جنگ و رژیم حاکم بر ایران و عراق، وضع و عملکرد سازمان‌های سیاسی و چشم انداز چپ، ماهیت ضد تثبیت بودن رژیم ولایت فقیه و بررسی آینده‌ی آن، دستگیری و مصاحبه‌ی تلویزیونی رهبران حزب توده، آنچه چپ باید در زمینه‌ی سوسیالیسم و دموکراسی بیاموزد)، ارائه‌ی مقاله‌ی حاضر را ضرورتاً باز به تأخیر انداختند. پیداست که ضرورت طرح این مسئله امروز، همچون گذشته، به قوت خود باقیست.



پایه های اساسی مباحث

به عنوان جلوگیری از تکرار هر باره در طول مباحث مختلف این مقاله، مقدّمات تذکر چند نکته به تفصیل در زمینه های پایه ها و محور اساسی و چارچوب آن، ضروری می نماید (هر چند که ممکنست برخی از این نکات یا مطالب مندرج در آن ها جزء بدیهیات و واضحات بنظر برسد ولی به تجربه دریافته ایم که متأسفانه بدیهیات به تکرار و واضحات به توضیح نیازمندند) . به هر تقدیر، در طی مقاله ی حاضر هر گاه اشکال یا ابهامی بنظر رسید، مراجعه و مطالعه ی مجدد این نکات توصیه می شود :

الف- دیالوگ با توده های چپ

مخاطبین این مقاله مانند بسیاری از مقالات چهار شماره ی گذشته ی دوره ی جدید رهائی، همان طوری که در مقدمه ی اولین شماره ی این دوره ی نشریه گفته ایم و سطوری از آن را در زیر نقل خواهیم کرد، توده های چپ اند . البته منظور این نیست که غیر از توده های چپ، هیچکس "حق ندارد" این مقاله را بخواند . نخیر . فرق است بین افراد مورد خطاب یک نوشته و خوانندگان آن . در واقع، منظور اینست که هدف اصلی مقاله ی حاضر، دیالوگ با سازمان های چپ و بویژه با توده های چپ حیران و سرگشته و سرخورده ی کنونی است که می خواهند بدانند چه شده و چرا چنین شده است . ما در مقدمه ی شماره ی اول دوره ی جدید رهائی (دوره ی سوم - دی ماه ۶۱) نوشته ایم :

"مخاطبین ما در این شماره های رهائی توده های چپ خواهند بود . و این از چند جهت است ((۰۰۰)) این وظیفه ی ماست که اکنون به گذشته برخورد نقادانه کنیم و نکات و نقاط انحراف را تشخیص داده و تصحیح کنیم . دیالوگ درونی چپ در جهت پالودن ایرادات و اشکالات، پیش شرط قبول موفقیت آمیز آن توسط توده های مردم است . انتشار رهائی اداء سهمی در این وظیفه است . و از آن جا که در گذشته هیچگاه در شنا کردن در خلاف جهت جریان آب، در انتقاد به آن تصورات و جزم هایی که مانند بختک بر چپ ایران سنگینی می کردند، تردیدی به خود نداده ایم، اکنون با اطمینان بیشتری می توانیم در این راه گام برداریم . مشاهده ی سردرگمی و ابهامات بخش عظیمی از توده های چپ که سرخورده از آموخته های پر خدشه ی گذشته و ناتوان از شناخت ریشه های کج روی دچار انفعال و پراکندگی شده اند، این وظیفه را برای همه ی مبارزین متعهد عاجل تر می کند . ما ایمان داریم که عناصر اولیه ی کاف و وافی برای تجربه اندوزی و اعتلاء کیفیت چپ، و از آن جا محتمل تر کردن پیروزی های آن، هم اکنون قسابل دسترسی است . این عناصر وجود دارند ولی همراه با پراکندگی سازمان های چپ، پراکندگی شده اند ((۰۰۰)) شماره های آینده ی رهائی توشه هائیت که ما از گذشته ی خود و سایر سازمان های چپ ایران بر سر داشته ایم و به عنوان عناصری اولیه به جمع اشتراکی، یعنی کل چپ، تقدیم می کنیم ."

متن اولیه ی مقاله ی حاضر که دو سال و نیم قبل، مورد بحث و تبادل نظر در سطح سازمانی قرار گرفت لازمست که امروز به منظور طرح در سطحی گسترده تر، در میان توده های چپ ایران برده شود . باشد که از این طریق گامی برداشته شود در جهت پالودن تفکرات و برداشت های غیر مارکسیستی - ایده آلیستی و غیر ماتریالیستی - موجود در جنبش چپ ایران که مرده ریگی هشتاد ساله از سنت بدآموزی و انحراف را در پشت سر دارد . باشد توهمات که بخش اعظم چپ ایران، قبل، در آغاز و مدت ها بعد از پیدایش جمهوری اسلامی نسبت به دین، بویژه مذهب تشیع، و خمینی داشت و بعد ها این توهمات نسبت به بخش دیگری از خرده بورژوازی انتقال یافت، با دید و شناخت از پدیده ی دین و تاثیرات شوم آن، دگر باره و به نوعی دیگر تکرار نشود و بعد از اسلام راستین خمینی، با انواع و اقسام "اسلام راستین" دیگر (ارائه شده چه توسط بورژوازی و چه توسط خرده بورژوازی) در خدمت ترویج جهل و خرافات مذهبی و تحمیل توده ها و در نتیجه،



در خدمت مداوم استثمار و ستم طبقاتی، مواجد نگردیم؛ باشد که کمونیست‌ها، در کنار مبارزه با سرمایه داری، مبارزه با یکی از مظاهر جهل و عقب ماندگی و مدافع نظام های طبقاتی (و امروز، سرمایه داری) یعنی دین را يك لحظه فراموش نکنند و وظیفه ی بردن شعار جدائی دین از دولت را که زمانی وظیفه ی بورژوازی انقلابی بود و امروزه بویژه در کشورهای نظیر ما، که با بورژوازی ناقص الخلقه، جیون و بی هویت مواجه ایم، به عهده ی کمونیست‌هاست، به شایسته ترین نحوی انجام دهیم. وظیفه ی کمونیست‌ها بویژه در شرایط کنونی جامعه ی ما، نه تنها بردن این شعارهای مترقی در بیست و توده های مردم، بلکه همچنین و بویژه ارتقاء و اعتلای آن‌هاست.

ب- مفهوم ضرورت برخورد با دین

قبلاً دو نکته ی متفاوت را باید از هم تمیز داد: پی بردن به ضرورت انجام يك کار و نحوه ی انجام آن. هدف مقاله ی حاضر، همان طور که به کرات در متن آن اشاره شده، منحصر به بخش اول است. یکی از ترهای اساسی و در واقع اساسی ترین تزا این مقاله این است که چپ ایران از دیرباز، از زمان پیدایش پدیده ی عجیبی بنام "سوسیال دموکراسی" در ایران در حوالی ۱۲۸۳ شمسی (۱۹۰۴ میلادی) تا به امروز (۲۰۰۰) به خاطر ماهیت و خاستگاه طبقاتی خود، به خاطر

چپ ایران از دیرباز، نه تنها در مقابل حملات مداوم مدافعان مذهبی نظام طبقاتی به دفاع از خود نپرداخت، از اصول و عقاید خود و حقانیت آن دفاع نکرد، حملات را با ضد حمله جواب نداد، دروغ‌بانی‌ها، هوجی‌گری‌های رهبران مذهبی را بی پاسخ گذاشت، با تکیه به احکام صریح قرآن نشان نداد که اسلام "حامی مستضعفان" و یار و یاور و مدافع زحمتکشان نیست. کاملاً بر عکس چه مستقیم (از زمان مشروطیت تا حزب توده امروزی) و چه غیر مستقیم (از فدائیان قبل از انقلاب تا سازمان‌ها و گروه‌های چپ بعد از انقلاب) به مماشات با دین تن در داد و یا نقش ویرانگرانه آن را نادیده گرفت.

انحرافات پیشی، به خاطر تاثیر پذیری از انحرافات جنبش کمونیستی جهانی، به خاطر فقدان يك حزب واقعی کارگری، به خاطر رشد ناموزون و عدم تکامل جامعه، به خاطر وجود توهمات خرده بورژوازی، به خاطر خصلت‌های پوپولیستی و اپورتونیستی، به خاطر فقدان مرزبندی صریح (و عدم درك ضرورت آن) بین ماتریالیسم و ایده آل‌یسم، در زمینه ی یکی از مهم ترین وظایف سوسیالیستی خود یعنی برخورد قاطع با دین و افشای ماهیت آن، عملاً کوتاهی کرده و مهم تر از آن، با اختلاط دین و سوسیالیسم یعنی ایده آل‌یسم و ماتریالیسم، با تحریف و مسخ اصول روشن مارکسیسم در زمینه ی دین، به گیج سری‌ها و سردرگمی‌ها دامن زده است. چپ ایران از دیرباز، نه تنها در مقابل حملات مداوم مدافعان مذهبی نظام طبقاتی به دفاع از خود نپرداخت، از اصول و عقاید خود و حقانیت آن دفاع نکرد، حملات را با ضد حمله جواب نداد، دروغ‌بانی‌ها، هوجی‌گری‌های رهبران مذهبی را بی پاسخ گذاشت، با تکیه به احکام صریح قرآن نشان نداد که اسلام "حامی مستضعفان" و یار و یاور و مدافع زحمتکشان نیست، کاملاً بر عکس، چه مستقیم (از زمان مشروطیت تا حزب توده ی امروزی) و چه غیر مستقیم (از فدائیان قبل از انقلاب تا سازمان‌ها و گروه‌های چپ بعد از انقلاب) به مماشات با دین تن در داد و یا نقش ویران گر آن را نادیده گرفت.



و همان ساعت، در نقاط دیگر برپا کرده بودند) اگر بینش درستی (در تمام زمینه ها و نه فقط در برخورد با دین) داشت نقش عظیمی می توانست در تحولات جامعه ایفاء کند و قدر مسلم، در این صورت، سرنوشت چپ و سرنوشت جامعه ی ما بدین حال نبود. اگر مسائل را به جای توجیه، تحلیل می کردیم، اگر می توانستیم روند وقایع را تشخیص دهیم (نشانه ها از همان آغاز، از ۲۲ بهمن چه فراوان بودند) مردگان برخاسته از قرون تاریک تاریخ، اگر فرضاً بر سرنوشت جامعه ی حاکمیت سیاه خود را اعمال می کردند، به این زودی و به این سادگی به آمال خود دست نمی یافتند. ممکنست گفته شود که در مقابل توده های میلیونی متوهم نسبت به جمهوری اسلامی، اسلام، "شیع سرخ علوی" و خمینی، کُـساری از دست ما ساخته نبود. آیا واقعا همین طور بود؟ پس نقش نیروهای آگاه جامعه چیست؟ دنباله روی از توده ها یا آگاهی دادن به آن ها؟ مطلب را به نوع دیگری عنوان کنیم: آیا خود ما: سازمان ها، گروه ها، افراد و عناصر چپ نسبت به جمهوری اسلامی، اسلام، "شیع سرخ علوی" و خمینی متوهم نبودیم؟ ما معتقد نیستیم که گناه وضع کنونی چپ و جامعه فقط به گردن چپ ایران است. عوامل متعدد دیگری در این امر نقش داشتند ولی اشتباهات و ندانم کاری های چپ ایران (بویژه بزرگترین سازمان چپ در آن زمان یعنی فدائیان) فاجعه آمیز بود. رفقای چپ و خوانندگان، لحن تند ما نسبت به سازمان های چپ، و بویژه بزرگترین آن ها (در آن زمان) نظیر فدائیان، بیکار و راه کارگر را بر ما خواهند بخشید. بلایی که این چپ با اشتباهات و انحرافات خود به سرکارگران، مردم، جامعه ی ایران و حیثیت چپ وارد آورد گر چه خیانت (یعنی عامدانه) نبود ولی چیزی کمتر از خیانت نیست که به این زودی ها و به سادگی قابل جبران باشد. چپی که به سرکوب زنان در اسفند ۵۷ بی اعتنا ماند، چپی که سرکوب روزنامه هائی نظیر آیندگان را چه علنا و چه قلباً جشن گرفت، چپی که وحشیانه ترین سرکوب ها نسبت به آزادی های بیان، اجتماعات و مطبوعات را نادیده گرفت تا از "خصلت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری وابسته ی امام خمینی در مقابل تهاجم امپریالیست ها" دفاع کند، چپی که شعبده بازی مسخره و مشکوک اشغال سفارت آمریکا را به عنوان اوج مبارزه ی ضد امپریالیستی رژیم مورد ستایش قرار داد، چپی که جنگ ارتجاعی ایران و عراق را يك "جنگ میهنی" تلقی کرد، چپی که در ظرف سه سال اول انقلاب، صدها بار کارگران و توده های مردم ایران را عملاً فریب داد، این چپ به این زودی ها و به سادگی نمی تواند خون را تخلیه کند. ما در شماره های قبلی رهایی نوشته ایم که کسی، بویژه کارگران، برای فروپاشی این چپ اشک نریخت. و حق داشت. و این سیاه نامه را می توان دقیق تر و مفصل تر ادامه داد و هزاران فاکت به آن اضافه کرد. ولی زمان، زمان نوك باشید ن بروی زخم ها نیست. زمان مرهم گذاشتن است. همه کم و بیش می دانیم که چه کرده ایم و چه خطاهای هولناک و مخوفی مرتکب شده، به خود و به دیگران چه زیان های فاجعه آمیز و جبران ناپذیری وارد کرده ایم. رفقا، به دست های خود نگاه کنیم. دست های ما چه خوشمان بیاید چه نیاید، آلوده است. دست های دیگران مانند مجاهدین هم آلوده است. می دانیم. ولی به اینان حرجی نیست. اسلام مجاهدین و اسلام خمینی را دره ی عمیقی از هم جدا نمی کند. ولی ما، کمونیست ها، مخالفین سرسخت ایده آلیسم، چه توجیهی می توانیم داشته باشیم؟

به این بحث ها دوباره و چند باره در طی مقاله باز خواهیم گشت. گر چه نسل جوان امروز برای پی بردن به اشتباهات و انحرافات بینشی چپ در زمینه ی دین و سازش و ملاقات با آن و در بهترین حالت بی توجهی به یکسری از مهم ترین وظایف سوسیالیستی خود، از انقلاب مشروطیت تا قبل از بهمن ۵۷، عمدتاً باید به نوشته های آن ایام (روزنامه ها، نشریات، اعلامیه ها، مرامنامه ها و غیره)، به کتاب ها و اسناد تاریخی مراجعه کند. ولی خاطره ی تلخ عملکرد منفی سازمان های چپ در این چند سال در زمینه ی مورد بحث هنوز آن چنان زنده است که نیاز چندانی به ذکر نمونه نیست و چه بسا بسیاری از ما (مخاطبین این مقاله) تا دیروز معتقد بودیم که رژیم از نظر زیربنائی خواستگار دگرگونی هائیت، مهم نیست که از نظر روبنائی مرتجع باشد، مهم اینست که دارد با "سرمایه داری" یا "سرمایه داری وابسته" و یا "امپریالیسم" مبارزه می کند. چه فرقی می کند که این کار را "کمونیست ها" و "جمهوری دموکراتیک خلق" انجام دهند یا آخوند ها و جمهوری اسلامی.

از بحث این بخش یعنی مفهوم "ضرورت برخورد با دین" می دور افتادیم. به دنباله ی آن برگردیم. گفتیم که هدف مقاله ی حاضر صرفاً طرح يك مسئله است: ضرورت برخورد با دین. ضرورتی که به نظر ما تا به امروز از طرف چپ



ایران احساس نشده است . یعنی عملاً به آن ، چه در زمینه ی ترویجی و چه در زمینه ی تبلیغی ، نپرداخته است . این که در زمینه ی تبلیغی یا ترویجی چکار باید کرد ، بحث مهمی است ولی هدف این مقاله نیست (۲) . نقل قول هسلا از کلاسیک‌های مارکسیسم ، تماماً فقط در این رابطه (ضرورت برخورد با دین توسط کمونیست‌ها) انتخاب شده اند . نه به منظور ارائه ی رهنمود هائی در زمینه ی کار ترویجی و تبلیغی . به چند دلیل . اولین وعده ترین آن‌ها اینست که مقاله ی حاضر صرفاً و منحصرأ یک وظیفه و هدف را دنبال می‌کند که به کرات در خود مقاله به آن اشاره شده است : چپ ایران ، از دیرباز ، از آغاز تا امروز چه نبایست می‌کرد و کرده است و نتیجه ی آن اکنون در پیش چشم ماست : درمناشات و سازش با دین ، نه تنها هیچ چیز بدست نیاورده است بلکه هویت خود را نیز از دست داده است . و امروز چه بایستد بکند . ثانیاً در زمینه ی کارهای تبلیغی در مورد دین ، معتقد به نسخه برداری از سخنان بزرگان سوسیالیسم علمی نیستیم (منظورمان از این بیان ، نسخه برداری است و نه استفاده از برخی رهنمود های آن‌ها نظیر نمونه ای که در همین مقاله از انگلس و لنین در زمینه ی ترجمه و پراکندن آثار نویسندگان عصر روشنگری فرانسه عنوان شده است) ، چرا که به نظر ما ، شرایط ویژه ی جامعه مان (اسلام ، مذهب تشیع ، حکومت دینی ، وجود یک نیروی سیاسی – مذهبی مانند مجاهدین – و غیره) با شرایط جامعه ی اروپا در قرن نوزدهم و روسیه در اوائل قرن بیستم ، کاملاً متفاوت است و این شرایط ویژه ، نحوه ی عمل متفاوتی را می‌طلبد . ما به عنوان بخش کوچکی از چپ ، در مبارزه ی با دین ، چه در سطح ترویجی و چه در سطح

... زمان ، زمان نمک پاشیدن به روی زخم‌ها نیست . زمان مرهم گذاشتن است . همه کم و بیش می‌دانیم که چه کرده ایم و چه خطاهای هولناک و مخوفی مرتکب شده ، بخود و به دیگران چه زیان‌های فاجعه آمیز و جبران ناپذیری وارد کرده ایم . رفقا ، به دست‌های خود نگاه کنیم . دست‌های ما چه خوشمان بیاید و چه نیاید ، آلوده است . دست‌های دیگران مانند مجاهدین هم آلوده است . ولی به اینان خرجی نیست . اسلام مجاهدین و اسلام خمینی را دره ی عمیقی از هم جدا نمی‌کنند . ولی ما ، کمونیست‌ها ، مخالفین سرسخت ایده آلیسم ، چه توجیهی می‌توانیم داشته باشیم؟

تبلیغی ، باید وظیفه ی کمونیستی خود را انجام دهیم (و انجام می‌دهیم) ولی پیشبرد موثر این هدف به تلاش همگانی و همکاری گسترده ی عناصر آگاه ، توده‌ها و سازمان‌های چپ و بویژه کمونیست‌ها نیازمند است .

ج- منظور از مبارزه قاطع و برخورد صریح با دین

آیا منظور از "مبارزه ی قاطع" و "برخورد صریح" با دین اینست که باید شمشیر را برداشت و بر فرق هر آدم مذهبی کوبید و یا به خدا و رسول دشنام داد و قرآن را در انتظارمدم پاره پاره کرد؟ آیا کمونیست‌ها با سرکوب بیستمارک هسلا ، بورژوازی فرانسه بعد از انقلاب ۱۷۸۹ ، آتاتورک‌ها و رضا خان‌ها موافقت؟ زنان دوره ی رضا خان هنوز به خاطر دارند ، و از یاد آوری آن ، گویا که دیروز اتفاق افتاده ، برخورد می‌لرزند : یاسبان‌ها در کوچه و خیابان‌ها دنبال زنان پیچیده و جوان چادر به سر می‌دیدند و با زور باتوم و لگ ، چادر از سر آن‌ها برداشته و پاره پاره می‌کردند . آیا منظور ما از "مبارزه ی قاطع" و "برخورد صریح" ، چنین مبارزه و برخوردیست؟ آیا ما با شیوه‌های سرکوب استالینی و مائوئی (در زمان

۳- تا آن‌جا که به ما مربوط می‌شود ، رفقای ما در خارج ، در نشریه ی خارج از کشور سازمان (اندیشه رهایی) ، در سلسله مقالاتی تحت عنوان "درافشاه ماهیت دین" تلاش‌هایی در این زمینه کرده اند و در اولین شماره ی آن (اسفند ۶۲) ، طرحی در زمینه ی کار ترویجی و تبلیغی به چپ ایران و به دیگران ارائه داده اند . رفقای ما درباره این طرح گفته اند که یک طرح پیشنهادی است . طرحی ناکامل است و کامل شدن و بویژه اجرای آن به کوشش همگانی نیازمند است .



انقلاب فرهنگی) در مورد افراد مذهبی موافقم؟ حزب توده که در طی عمر چهل و چند ساله‌ی خود، از پیگیرترین مبلغین ترسازش‌دین و سوسیالیسم و وحدت هدف اسلام و "مارکسیسم" بوده و در بیش از چهار سال بعد از انقلاب (تا قبل از دستگیری رهبران آن)، تملق و چاپلوسی و نوکر صفتی و بی شخصیتی و فلاکت‌آیدئولوژیک را از مرز تهوع و اشمئزاز گذرانیده و صد ها بار اذعان کرده است که یگانگی "دین و سوسیالیسم" و وحدت هدف اسلام و "مارکسیسم" مطلقاً یک امر تاکتیکی نیست (۴)، فقط در یک دوره بسیار کوتاه قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، به فکر "مبارزه" با دین افتاد و در ایمن "مبارزه"، زشت‌ترین، بی‌شمرترین، چپ‌روانه‌ترین و منفی‌ترین شیوه‌ها را به کار گرفت. نسلی که در آن روزگاران زیسته است؛ نمونه‌هایی از آن را به خاطر دارد و یکی از بهترین نمونه‌ها را تصادفاً خمینی چندی پیش ارائه داد. و این یکی از ناب‌ترین مواردیست که دروغ‌نگفته است. بطور خلاصه خمینی تعریف می‌کند: سگی را بصورت آیت‌الله در آوردند و در میدان بهارستان می‌گرداندند (۵). آیا منظور ما از "مبارزه قاطع" با دین و "برخورد صریح" با آن به کار بردن

۴- چند نمونه که دم دست ماست:

"... لذا ابتدا تعجبی نیست اگر حزب توده‌ی ایران که اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی مارکس و انگلس و لنیسم را به عنوان اندیشه‌های علمی اسلوب تحلیل خود قرار می‌دهد در برخورد با ایندئولوژی مرفعی اسلامی که از طرف یاران صدیق امام خمینی ارائه شده و می‌شود نظر پشتیبانی داشته باشد. این کار از طرف حزب توده‌ی ایران "یک عمل حساب شده تاکتیکی" یک "نیرنگ و مانور" نیست بلکه یک موضع‌گیری صدیقانه و ناگزیر است. آیا حزب توده‌ی ایران حق دارد با توده‌های مردم که به دنبال امام خمینی با امپریالیسم و بهره‌کشی سرمایه‌داری، بر ضد سلطه‌ی مستکبرین داخلی و خارجی وارد عمل انقلابی شده‌اند وارد مخالفت شود؟ از آن پشتیبانی نکند؟ تحت این عنوان مضحک که در فلان یا فلان مسئله‌ی فلسفی نظرم و تو عین هم نیست..." (دنیای مجله‌ی "سیاسی شوریک کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران"، ۱۳۵۸، شماره‌ی ۲، ص ۱۹۴).

"ما با احساس تحسین و ستایش شاهد پیدایش، گسترش و تشکیل زمره‌ی نوینی در میان روحانیون و مذهبیون بطور اعم هستیم که حساب خود را از رژیم (شاه) و نظام آفریده‌اش بطور قاطع جدا می‌سازد و در داخل و خارج کشور به انحاء مختلف وارد می‌شود مردانه و جانبازانه‌ای شده است... تجربه‌ی نه تنها کشور ما، بلکه کشورهای اسلامی دیگر نشان داده است که وحدت عمل در دراز مدت و وسیع مارکسیست‌ها و مسلمانان قبل از انقلاب اجتماعی و بعد از آن امری است شدنی و نه فقط شدنی نیست، امری است ضروری و نه فقط ضروری است تنها وظیفه‌ایست که در برابر آن‌ها قرار دارد..." (دنیای، "نشریه‌ی سیاسی شوریک"، مقاله "رژیم و مذهب"، به قلم احسان طبری، آبان ماه ۱۳۵۳، ص ۲۶).

"برای حزب ما همکاری با نیروهای بالفعل و بالقوه خلق که معتقد به دین اسلام هستند یک مسئله‌ی تاکتیکی و گذرا نیست. حزب ما این همکاری را یکی از پایه‌های استراتژی دراز مدت خود برای پایان دادن به فرمانروائی رژیم کنونی، استقرار رژیم طبقاتی و دموکراتیک متکی به رای اکثریت خلق، حرکت بسوی ایجاد پایه‌های جامعه‌ی سوسیالیستی و ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی گسترش یافته می‌داند. ادامه‌ی همکاری دراز مدت مذهبیون و مارکسیست‌ها در کشورهای سوسیالیستی، حتی در جایی که پایه‌های مادی و فنی کمونیسم را برپا می‌سازند مهمترین شاهد درستی این ادعای حزب ماست..." (دنیای، "نشریه‌ی سیاسی شوریک"، مقاله‌ای با عنوان طولانی "حزب طبقه‌ی کارگر و مبارزان دارای اعتقادات مذهبی میدان وسیعی برای همکاری انقلابی به منظور برانداختن رژیم استبدادی و بدست آوردن عدالت اجتماعی بسود توده‌های مردم دارند". به قلم نورالدین کیانوری، آذر ماه ۱۳۵۵، صفحات ۷-۶).

هم‌البته همان‌طور که گفتیم این دوره‌ی بسیار کوتاه مبارزه‌ی حزب توده با دین (از نوع "توده‌ای" اش)، تنها دوره در تمام طول حیات چهل و چند ساله‌ی این حزب است و قبل و بعد این دوره، ترافلی حزب توده سازش "سوسیالیسم" و دین و "مارکسیسم" و اسلام بوده است. بعد از انقلاب و به روی کار آمدن رژیم آخوند ها، بارها از آن "زیاده روی ها"، مستقیم و غیر مستقیم پوزش خواسته و به جبران مافات برخاسته است. یک نمونه‌ی غیر مستقیم از آن در دسترس ماست (که دنباله‌ی پاراگرافی است که در زیر نویس ۴ از "دنیای" سال ۵۸ نقل کرده ایم):

"عمده چیست؟ مبارزه بر ضد جهان‌خواران غارتگر غرب و سرمایه‌داران تاراجگر داخلی و سلطه‌ی استبداد طاغوتی یسار بحث درباره‌ی طبیعت و ماوراء طبیعت؟ در خود حزب توده‌ی ایران اعضا، فراوانی از میان مردم هستند که مذهبی می‌اندیشند و حزب ابتدا مانعی نمی‌بیند که آن‌ها در صفوف حزب باشند و آن‌ها ابتدا مانعی نمی‌بینند که در صفوف حزب بمانند. این حق بازی عمال امپریالیسم است که می‌خواهند میان توده‌ای‌ها و مسلمانان مبارز ضد امپریالیسم به این بهانه تفرقه بیاورند. آنچه به ما توده‌ای‌ها مربوط است، هرگز آلت دست قرار نخواهیم گرفت و اگر کسی بنام واز میان ما بخواهد کمترین بی احترامی را به معتقدات مذهبی روا دارد چنین کسی را مورد اخطار جدی قرار خواهیم داد و اگر نخواهد روش خود را اصلاح کند ما او را از صفوف حزب طرد خواهیم کرد..." (همان نشریه، همان شماره، همان صفحه).



چنین شیوه‌ها نیست؟ آیا چون معتقدیم دین، دشمن آزادی و پیشرفت و تمدن و تکامل جامعه، ابزار عمده‌ی فاساد و تحمیل توده‌ها و تداوم استثمار کارگران و سایر زحمتکشان جامعه و به غایت ارتجاعی است، پس باید هر انسان مذهبی و هر کارگر مذهبی را به خاطر مذهبی بودن و اعتقادات دینی داشتن، "مرتجع" خواند؟ در برخورد با گروه‌های سیاسی (دارای اعتقادات مذهبی)، آیا ما که خود را مارکسیست می‌دانیم، نباید ابتدا به این توجه کنیم که خاستگاه طبقاتی، عملکرد اجتماعی و مواضع سیاسی آن‌ها چیست و یا باید فقط بدلیل این که دارای اعتقادات مذهبی اند و بدلیل این که مذهب به نظر ما یک پدیده‌ی ارتجاعی است، فلان گروه سیاسی را یکبار برای همیشه با چسباندن انگ "ارتجاعی" مطرود شناخت و امکان هرگونه همکاری و ائتلاف سیاسی با آن را، چه در حال، چه در آینده، فقط به همان دلیل مذهبی بودن و بدلیل آن که به نظر ما مذهب ارتجاعی است، منطقی دانست و حتی برخی از مواضع سیاسی مترقی آن را، باز به همان دلایل، "ارتجاعی" و "ضد انقلابی" خواند؟

هنوز ممکن است سؤالاتی مشابه آنچه در فوق آورده ایم وجود داشته باشد که در اینجا طرح نشده‌اند. فعلا بسیم همین سؤالات طرح شده پاسخ دهیم. پاسخ ما به کلیه‌ی آن سؤالات، در یک کلمه، منفی است. اما یک کلمه، کافی نیست. گرچه در متن مقاله، به همه یا حداقل به بخش عمده‌ی سؤالات، چه به اشاره و چه به تفصیل، پرداخته شده است با این حال در اینجا نیز پرداختن به آن‌ها، به منظور جلوگیری از هرگونه ابهام یا سوء تفاهم، ضروری است. این توضیحات اضافی، به خاطر وجود بینش و عملکرد ماکیاولیستی غالب در جنبش کمونیستی جهان (و ایران)، ضروری‌تر است. از نظر ما در هیچ حال، حتی در مبارزه با دین، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر هدف در مبارزه با دین،

از نظر ما در هیچ حال، حتی در مبارزه با دین، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر هدف در مبارزه با دین، آزادی و رهایی انسان از بیگانگی از خود است، با هر وسیله‌ای به این هدف نخواهیم رسید. سوسیالیسمی که خدا را از توده‌ها بگیرد و کیم ایل سونگ را بجای آن بنشاند، چه بهتر که "خورشید موهوم" بر جای خود باقی بماند که لااقل نامی از خورشید با خود دارد.

آزادی و رهایی انسان از بیگانگی از خود است، با هر وسیله‌ای به این هدف نخواهیم رسید. سوسیالیسمی که خدا را از توده‌ها بگیرد و کیم ایل سونگ را بجای آن بنشاند چه بهتر که "خورشید موهوم" بر جای خود باقی بماند که لااقل نامی از خورشید با خود دارد.

از امروز، که توسط دین و حکومت دینی مورد خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها قرار داریم که بگذریم، چه دیروز و چه فردا (در صورت انقلاب سوسیالیستی) حتی در مبارزه با دین برای متحقق کردن هدف متعالی آن، به سرکوب اعتقادی نداشته ایم و نخواهیم داشت. دیروز، که هنوز دوره‌ی مظلوم‌نمایی دین خاتمه نیافته و قدرت دولتی و اهرم‌های سرکوب آن را بدست نگرفته بود، در "قانون اساسی، شمشیر چوبین مبارزه" (۶) نوشتیم و در اینجا عین آن را (با تغییر دو سه واژه‌ی غیر دقیق نظیر دین بجای مذهب، مردم بجای خلق و غیره) نقل می‌کنیم:

موضع مارکسیست‌ها در مورد دین (تمام ادیان) بر کسی پوشیده نیست ولی آنچه که عده‌ای را از عده‌ای دیگر جدا می‌کند، نحوه‌ی برخورد با دین است. قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان دین و قربانیان دین. ما چنین تفاوتی را قائلیم و این امر برای ما یک تاکتیک مبارزه نیست بلکه از اعتقاد عمیق ما به حقانیت ایدئولوژی طبقاتی کارگر و پیروزی محتوم آن سرچشمه می‌گیرد. در ایران سوسیالیست‌فردا، برای مردم (چه مسلمان و چه غیرمسلمان) آزادی دین و مذهب وجود خواهند داشت ولی آزادی تحمیل مردم از متولیان دین و مذهب سلب خواهد شد. گفتیم که سرمایه‌داری با فروپاشیدن نظام فئودالی،

۶- درباره‌ی این کتاب توضیح کوتاهی می‌دهیم. این کتاب که در پاییز ۵۷ نوشته شده، در اواخر آذر یا اوایل دی ماه همان سال به چاپ رسید. با این که توسط رقای گروه (اتحاد کمونیستی) خوانده شد و رفقا پیشنهادات اصلاحی ارائه دادند، کتاب با امضاء ستعار یکسری از رفقا توسط گروه، چاپ و پخش شد.



دین را نیز در هم پاشید. ولی دین از بین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد. بقایای فرهنگی فئودالیسم، در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله از بین نخواهد رفت و نابودی آن نسل‌ها (بسته به مراحل تکامل هر جامعه) بطول خواهد انجامید. در کشورهای نظیر ایران، که از نظام ماقبل سرمایه‌داری چندان فاصله نداریم، حل مسئله‌ی دین دشوارتر و طولانی‌تر خواهد بود. نابودی بقایای فرهنگی ماقبل سرمایه‌داری، راه حل خود را در آموزش‌توده‌ها و بویژه در کوشش مداوم و پیگیر برای ساختن انسان سوسیالیست پیدا خواهد کرد نه در شیوه‌های سرکوب استالینی و یا در انقلاب‌های نارس فرهنگی. سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه از آن بت می‌سازد. چین فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که با يك "انقلاب فرهنگی" به حیات دوهزار و پانصد ساله‌ی کنفوسیونیسم خاتمه خواهد داد و دیدیم که چنین نشد. (صفحات ۸۱-۸۰).

عدم اعتقاد ما به سرکوب فقط به این دلیل نیست که سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه عمدتاً از پیش ما از کمونیسم و اهداف انسانی آن سرچشمه می‌گیرد. سرکوب، دین را از بین نمی‌برد، همان طوری که سرکوب دینی، آرمان بشریت را برای آزادی، برای رهایی از ظلم و ستم و استثمار نابود نمی‌کند. اگر چنین بود، پیروان اینوسان سوم (۷) هنوز در نیسای مسیحی حاکمیت داشتند. رژیم اسلامی خمینی نیز آب در هاون می‌کوبد و باد می‌کارد و بی لحظه‌ای تردید، طوفان را برخواهد کرد. و همین نسل حاضر آن را به چشم خواهد دید.

۱. جهل، ناتوانی و شرایط مادی زندگی انسان‌ها دین را بوجود آورده است. دولت و جوامع طبقاتی همواره از دین برای مداوم استثمار انسان‌های محروم بهره گرفته‌اند. با دخالت عنصر آگاهی، با وقوف انسان‌ها به قدرت خلاق خویش، با تغییر شرایط مادی، با نابودی جامعه‌ی طبقاتی و یا بی مصرف شدن دولت به عنوان حافظ نظام طبقاتی است که دین از بین خواهد رفت. لنین در "سوسیالیسم و دین" بدستی می‌گوید که: "دین ۰۰۰ فقط با تبلیغ از بین نمی‌رود". ولی آنچه در این عبارت، در زمینه‌ی نقش بزرگ کمونیست‌ها در مبارزه با دین وجود دارد در لفظ "فقط" نهفته است. این عبارت مارکس:

این انسان است که دین را می‌سازد، دین نیست که انسان را می‌سازد.

این عبارت را به عنوان نتیجه‌گیری، می‌توان افزود: این انسان است که می‌تواند دین را نابود کند. انسان رهایی یافته از اوهم مذهبی، انسان آگاه به قدرت خویش. چنین انسانی است که می‌تواند شرایط مادی هستی خویش را دگرگون کند. و در اینجا است که نقش عنصر آگاه در میان توده‌های کارگر (و توده‌های مردم) تجلی می‌کند. آنچه در شماره‌ی ۲ "رهائی" دوره جدید در زمینه‌ی مبارزه طبقاتی گفته شده است در زمینه‌ی مبارزه با دین نیز صادق است:

۷- در بین قرن پنجم تا هجدهم میلادی (از ۴۰۲ تا ۱۷۲۴)، سیزده پاپ به "اینوسان" یعنی معصوم ملقب بودند که "گت دوسگی یا حیوانی لوتاریو" ملقب به "اینوسان" (معصوم) سوم، مقتدرترین پاپ‌های قرون وسطی بود که در بین سال‌های ۱۲۱۶-۱۱۹۸ میلادی به عنوان یکصد و هفتاد و چهارمین پاپ کلیسای کاتولیک، قدرتی مطلق داشت. اینوسان سوم، اقتدار خود را بر تمامی پادشاهان و کلیساهای دنیای مسیحیت تحمیل کرده بود. تمامی پادشاهان اروپا، درواقع به عنوان نماینده‌ی او در کشور خویش حکومت می‌کردند. ولی پادشاه واقعی مسیحیت، اینوسان سوم بود. در مورد اختلاف در جانشینی یک پادشاه، انتخاب او تعیین کننده بود (مثلاً در آلمان و اسپانیا)، اگر پادشاهی از فرمان او سرپیچی می‌کرد مورد تنگی قرار می‌گرفت و معنای تنگی شدن، یعنی معزول شدن از پادشاهی (به عنوان نمونه در آلمان و انگلستان) و انتخاب جانشین پادشاهان معزول نیز با اینوسان سوم بود. او بود که فرمان جنگ صلیبی چهارم را صادر کرد که به فتوح قسطنطنیه و قتل عام متعاقب آن منجر شد. غنایش عظیم، قتل و شکنجه‌ی وحشیانه، آدم‌سوزی و کشتار در متجمعی گرچه در زمان پاپ‌های قبل از اینوسان سوم مرسوم بود ولی در زمان او برای اولین بار بصورت نهادی درآمد. فرمان‌های مربوط به آن مستقیماً از طرف او و نمایندگانش صادر می‌شد. در مواردی، خود اینوسان سوم، برای کسب اجر و ثواب، کوله بار هیزم را بدوش خود حمل می‌کرد و به محل آدم‌سوزی می‌رساند و با این همه ۰۰۰، "اینوسان" یعنی معصوم لقب داشت! دوازده معصوم دیگر (و نیز سایر پاپ‌ها) در شقاوت و بی رحمی با او تفاوت چندانی نداشتند. به اندازه‌ی او معصوم بودند. ریشخند نیست؟ تاریخ از این گونه ریشخند‌ها بسیار فراوان دارد. معروف‌ترین و مخوف‌ترین شکنجه‌گاه‌های اروپا و بزرگترین زندان این کشور، زندان "آزادی" نام دارد. لاجوردی و بسیاری از رهبران رژیم اسلامی کشورگاه اوین را "دانشگاه" می‌نامند.



دین را نیز در هم پاشید . ولی دین از بین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد . بقایای فرهنگی فئودالیسم، در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله از بین نخواهد رفت و نابودی آن نسل‌ها (بسته به مراحل تکامل هر جامعه) بطول خواهد انجامید . در کشورهای نظیر ایران، که از نظام ماقبل سرمایه‌داری چندین فاصله نداریم، حل مسئله‌ی دین دشوارتر و طولانی‌تر خواهد بود . نابودی بقایای فرهنگی ماقبل سرمایه‌داری، راه حل خود را در آموزش توده‌ها و بویژه در کوشش مداوم و پیگیر برای ساختن انسان سوسیالیست پیدا خواهد کرد نه در شیوه‌های سرکوب استالینی و یا در انقلاب‌های نارس فرهنگی . سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه از آن بت می‌سازد . چین فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که با يك "انقلاب فرهنگی" به حیات دوهزار و پانصد ساله‌ی کنفوسیوسم خاتمه خواهد داد و دیدیم که چنین نشد . (صفحات ۸۱-۸۰) .

عدم اعتقاد ما به سرکوب فقط به این دلیل نیست که سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه عمدتاً از پیش ما از کمونیسم و اهداف انسانی آن سرچشمه می‌گیرد . سرکوب، دین را از بین نمی‌برد، همان طوری که سرکوب دینی، آرمان بشریت را برای آزادی، برای رهایی از ظلم و ستم و استثمار نابود نمی‌کند . اگر چنین بود، پیروان اینوسان سوم (۷) هنوز در دنیای مسیحی حاکمیت داشتند . رژیم اسلامی خمینی نیز آب در هاون می‌گوید و باد می‌کارد و بی لحظه‌ای تردید، طوفان درو خواهد کرد . و همین نسل حاضر آن را به چشم خواهد دید .

۱ جهل، ناتوانی و شرایط مادی زندگی انسان‌ها دین را بوجود آورده است . دولت و جوامع طبقاتی همواره از دین برای تداوم استثمار انسان‌های محروم بهره گرفته‌اند . با دخالت عنصر آگاهی، با وقوف انسان‌ها به قدرت خلاق خویش، با تغییر شرایط مادی، با نابودی جامعه‌ی طبقاتی و یا بی مصرف شدن دولت به عنوان حافظ نظام طبقاتی است که دین از بین خواهد رفت . لنین در "سوسیالیسم و دین" بدروستی می‌گوید که: "دین ۰۰۰ فقط با تبلیغ از بین نمی‌رود" . ولی آنچه در این عبارت، در زمینه‌ی نقش بزرگ کمونیست‌ها در مبارزه با دین وجود دارد در لفظ "فقط" نهفته است . به این عبارت مارکس :

این انسان است که دین را می‌سازد، دین نیست که انسان را می‌سازد .

این عبارت را به عنوان نتیجه‌گیری، می‌توان افزود: این انسان است که می‌تواند دین را نابود کند . انسان‌های یافته‌ای از او هام مذهبی، انسان آگاه به قدرت خویش . چنین انسانی است که می‌تواند شرایط مادی هستی خویش را دگرگون کند . و در اینجا است که نقش عناصر آگاه در میان توده‌های کارگر (و توده‌های مردم) تجلی می‌کند . آنچه در شماره‌ی ۲ "رهائی" دوره جدید در زمینه‌ی مبارزه طبقاتی گفته شده است در زمینه‌ی مبارزه با دین نیز صادق است :

۷- در بین قرن پنجم تا هجدهم میلادی (از ۴۰۲ تا ۱۷۲۴)، سیزده پاپ به "اینوسان" یعنی معصوم ملقب بودند که "کنت دوسگنی یا جیوانی لوتاریو" ملقب به "اینوسان" (معصوم)، معتدترین پاپ‌های قرون وسطی بود که در بین سال‌های ۱۲۱۶-۱۱۹۸ میلادی به عنوان یکم و هفتم و چهارمین پاپ کلیسای کاتولیک، قدرتی مطلق داشت . اینوسان سوم، اقتدار خود را بر تمامی پادشاهان و کلیساهای دنیای مسیحیت تحمیل کرده بود . تمامی پادشاهان اروپا، در واقع به عنوان نماینده‌ی او در کشور خویش حکومت می‌کردند ولی پادشاه واقعی مسیحیت، اینوسان سوم بود . در مورد اختلاف در جانشینی یک پادشاه، انتخاب او تعیین کننده بود (مثلاً در آلمان و اسپانیا)، اگر پادشاهی از فرمان او سرپیچی می‌کرد مورد تنگن قرار می‌گرفت و معنای تنگن شدن، یعنی معزول شدن از پادشاهی (به عنوان نمونه در آلمان و انگلستان) و انتخاب جانشین پادشاهان معزول نیز با اینوسان سوم بود . او بود که فرمان جنگ صلیبی چهارم را صادر کرد که به فتح قسطنطنیه و قتل عام متعاقب آن منجر شد . تفتیش عقاید، قتل و شکنجه‌ی وحشیانه، آدم سوزی و کشتار دسته‌جمعی گرچه در زمان پاپ‌های قبل از اینوسان سوم مرسوم بود ولی در زمان او برای اولین بار بصورت نهادی درآمد و فرمان‌های مربوط به آن مستقیماً از طرف او و نمایندگانش صادر می‌شد . در مواردی، خود اینوسان سوم، برای کسب اجر و ثواب، کوله بار هیزم را بدوش خود حمل می‌کرد و به محل آدم سوزی می‌رساند و با این همه ۰۰۰، "اینوسان" یعنی معصوم لقب داشت! دوازده معصوم دیگر (و نیز سایر پاپ‌ها) در شقاوت و بی رحمی با او تفاوت چندانی نداشتند . به اندازه‌ی او معصوم بودند . ریشخند نیست؟ تاریخ از این گونه ریشخندها بسیار فراوان دارد . معروف‌ترین و مخوف‌ترین شکنجه‌گاه‌های اروپا و بزرگترین زندان این کشور، زندان "آزادی" نام دارد . لاجوردی و بسیاری از رهبران رژیم اسلامی کشتارگاه اوین را "دانشگاه" می‌نامند .



” انسان کارگر، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بخشا از هستی خویش و از زندگی روزمره‌ی خویش می‌آموزد و بخشا وظیفه‌ی کمونست‌ها است که این آگاهی را در میان طبقه‌ی کارگر (وتوده‌های مردم) ببرند.“

مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی، همواره تنها سلاح کمونست‌ها در مبارزه با دین است.

ما در مقاله‌ی حاضر، به کرات و بشدت از چپ ایران که از دیرباز مبلغ‌سازی و دمسازی دین و سوسیالیسم و اسلام و کمونسم بوده و از عملکرد سترون پوپولیستی آن در التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم انتقاد کرده‌ایم، شعارها یا توجیهات ”شوریک“ آن در زمینه‌ی ”توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها“ و ”احترام به احساسات پاک مذهبی توده‌های ناآگاه“ (۸) را پوچ و بی‌محتوی و فرصت‌طلبانه دانسته‌ایم و با این که قائل به مرزبندی صریح بین ماتریالیسم و ایده‌آلیسم هستیم و هیچ گونه سازشی را در بین آن‌ها متصور نمی‌دانیم با این حال ما نیز معتقدیم که به باورهای مذهبی مردم نباید ”توهین“ کرد، بلکه باید آن‌ها را طی یک دوره مبارزه‌ی تبلیغی و روشنگرانه‌ی طولانی، پیگیرانه و ظریف، تصحیح کرد. ما نیز معتقدیم که دین و مذهب در رابطه با مردم (و کارگران) یک امر خصوصی است (نه ابتدا در رابطه با کمونست‌ها و سازمان‌های کمونیستی) ما که برای آزادی واقعی وجدان مبارزه می‌کنیم با این حال معتقدیم که ”آزادی وجدان“ را نه فقط امروز بلکه در جامعه‌ی سوسیالیستی فردا نیز نباید سرکوب کرد بلکه باید پایه‌های مادی آن را از بین برد. ما نه فقط در رابطه با فرد مذهبی بلکه حتی در رابطه با نیروهای مذهبی نیز چنین اعتقادی را دنبال

عدم اعتقاد ما به سرکوب فقط به این دلیل نیست که سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه عمدتاً از بینش ما از کمونسم و اهداف انسانی آن سرچشمه می‌گیرد. سرکوب، دین را از بین نمی‌برد، همان طوری که سرکوب دینی، آرمان بشریت را برای آزادی، برای رهایی از ظلم و ستم و استثمار نابود نمی‌کند.

می‌کنیم. مسئله‌ی ما این نیست که فی‌المثل مجاهدین میسر اسلام راستین هستند یا نه. آیات قرآن را در تمامیت آن قبول دارند یا نه، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند یا نه، مسئله‌ی ما ابتدا این نیست که (بقول مجاهدین) ”خمینی ضد بشر“ اسلام را خوب اجرا می‌کند یا نه، تصویر خوب یا بدی از اسلام ارائه می‌دهد یا نه. این‌ها مسئله‌ی مجاهدین یا هر نیروی مذهبی یا فرد مذهبی است در زندگی خصوصی.

اعتقادات مذهبی گروه‌های سیاسی، همان طوری که در صفحات قبل هم اشاره کرده‌ایم، در ارزیابی ما — در شرایط مشخص، به منظور همکاری در زمینه‌های معین و یا حتی در ائتلاف سیاسی، در صورتی که آن را برای پیشبرد امر انقلاب (سیاسی) و در جهت منافع کارگران و زحمتکشان جامعه و یا در زمینه‌ی تدارک انقلاب سوسیالیستی، مفید و ضروری تلقی کنیم — نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. نکته پیداست که این حالات (همکاری یا ائتلاف سیاسی با یک گروه مذهبی — سیاسی) نیز نباید و نمی‌تواند در جدل نظری در هیچ زمینه‌ای از جمله در زمینه‌ی ایدئولوژیک و فلسفی (مشخصاً در عرصه‌ی مبارزه با دین و افشاء ماهیت آن) دست و بال ما را ببندد. و یا مانند آن گروه چپ، مؤلف کنونی مجاهدین، معتقد شویم که وظیفه‌ی چپ اینست که برای ایجاد رفورم در مذهب تلاش کند! اولاً نیاز به ضرورت رفورم (در هر مورد و از جمله در مورد دین) را شرایط مشخص یک جامعه تحمیل می‌کند و نه موعظه و نصیحت. ثانیاً وظیفه‌ی کمونست‌ها نه کمک به ایجاد رفورم در دین و از آنجا، زشتی‌های چهره‌آنها را زدودن و سیمائی تازه و مقبول به آن دادن بلکه تلاش برای نابودی آنست. مضافاً در این مورد، رفورمیست‌های دینی نیازی به کمک رفقای چپ ما ندارند و بدون اجازه‌ی آن‌ها، از صد سال پیش، از زمان جمال‌الدین افغانی این کار را آغاز کرده، آیت‌الله نائینی‌ها در زمان مشروطیت، شریعت‌سنجی‌ها و احمد کسروی‌ها در سال‌های بیست، آیت‌الله کاشانی‌ها (۹) در سال‌های سی و بالاخره معروف‌ترین

ما با توجه به تجربیات مشخص تاریخی و با توجه به شناختی که از جهان بینی، سیستم فکری و عملکرد همین چپ داریم می‌دانیم که اگر بقدرت می‌رسید ما را از روزگار حاملین همین ”احساسات پاک مذهبی“ در می‌آورد تا ”سوسیالیسم“ زودتر مستقر شود. حتی تصور بقدرت رسیدن فدائیان یا پیگار یا حزب توده، ما را بر بدن سیخ می‌کند.

۹- در مورد آیت‌الله کاشانی مراجعه کنید به سلسله مقالات مربوط به فدائیان اسلام در دوره‌ی دوم رهایی.



و پیگیرترین آن‌ها دکتر شریعتی و پیروانش از سال‌های چهل بیست و دو در این جهت گام برداشته‌اند (۱۰).

۱۰- دکتر شریعتی در میان وراجی‌های فلسفی و "علمی" خود در مورد "ضرورت انجام رفرم در مذهب" و "خطراتی" که عدم انجام آن، دین اسلام و مذهب تشیع را تهدید می‌کند، بسیار سخن گفته است. کمتر کتابی از اوست که این امر لااقل یک بار و در بسیاری از کتاب‌ها ده‌ها بار تکرار نشده باشد. چند نمونه‌ی زیر مشتی است از خروار:

"ادیان در وضع خاصی هستند، اگر خود را با بیش‌کنونی و رنج‌ها و پریشانی‌های امروز انسان منطبق نکنند و پاسخ درستی به آن‌ها ندهند، از جامعه‌ی امروز بشری فاصله گرفته‌اند. چنان که فاصله می‌گیرند" ("علامه‌ی اقبال" کنفرانس مجاهد شهید دکتر شریعتی در کنگره‌ی بزرگداشت اقبال در حسینیه ارشاد، سال ۱۳۴۹، ص ۴).

"وقتی که (اروینگران) به مذهب موجود نگاه می‌کنند نمی‌توانند خودشان را تسلیم مذهبی سنتی و تخیل‌کننده اعلام کنند" (بازگشت به خویش و نیازهای انسان امروز - کنفرانس در دانشگاه جندی شاپور اهواز - تکثیر از اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، اسفند ۱۳۵۵، ص ۷).

"من به مذهب تکیه می‌کنم به اسلام تکیه می‌کنم، تکیه من به یک اسلام رفرم شده و تجدید نظر شده‌ی آگاهانه و معینی، بر یک نهضت رنسانس اسلامی است" (همانجا، ص ۱۲).

"حقایق اسلامی و شیعی، حقایق ثابت و لایتغیر است و آنچه باید تغییر کند نوع اعتقاد و کیفیت ابزار زمان، وسائل مبادی و معنوی و شکل، شیوه و نوع کوششی که در احیاء و حفظ و نشر این حقایق ثابت داریم، است. اینست که گروهی - چون ما - معتقدند که حقیقت ثابت اسلام و اصول و ارزش‌های لایتغیر تشیع را باید در تجلی فهم‌های متحول زمان ریخت و بر حسب زبان علمی و بیش‌اجتماعی و نیازها و دردها و مشکلات زمان و به اعتبار این مسائل و واقعیات عینی طرح کرد" ("یاد و یاد آوران"، سازمان انتشارات حسینیه‌ی ارشاد، سال ۱۳۵۱، ص ۸).

"... از افق‌های دور و ناشناخته، حریفی تازه نفس و هوشیار و نیرومند و سلطه‌جو و عالمگیر بر او (اسلام) تاخته است که هم با علم، تکنیک، فلسفه، ادبیات و هنر و قدرت عظیم اقتصادی و تجربه‌ها و موفقیت‌های تاریخی بسیار در طرد و نفی قدرت مذهب مجهز است" ("پدر، مادر، ما متهمیم"، سازمان انتشارات حسینیه‌ی ارشاد، ۱۳۵۰، ص ۸).

"... در این اسلامی که اکنون مطرح است و چهره‌ی ایدئولوژیک اسلام است شستی که الان احساس می‌کنیم از میان برود. چهار چوب آن مشخص شود و بقول امروز مانی مانیفستی اش معین گردد و حد و حدودش و مرزبندی‌اش مورد توافق همه تیپ‌ها باشد. در حال حاضر آنچه را که کم داریم جهت‌گیری مشخص اصول اعتقادیمان است. زیرا به مرحله‌ای رسیده‌ایم که راجع به امام زمان مثل سابق فکر نکنیم، راجع به نماز مثل سابق فکر نکنیم و راجع به خدا مثل سابق فکر نکنیم. راجع به مسائل جزئی - ی اسلام توجیه عقلی داریم، آگاهی داریم، چند تا کتاب داریم، از افکار دنیا هم کمک گرفته‌ایم و موضوعات اسلامی، عناصر اسلامی را بصورت عقلی، منطقی و قابل قبول برای روشنفکر آورده‌ایم. اما آنچه پیکر ایدئولوژیک می‌سازد و چهره می‌سازد، ترکیب است و این کار هنوز مانده است. و البته باید کار کرد، و برای آن کمیسیون هم نباید درست کرد! آن مارکسیسم است که یک کمیسیون "اوربانتاسیون فکری" از طرف دولت دارد و این کمیسیون است که ایدئولوژی را درست می‌کند. ولی نه ما کمیسیون داریم، و نه کمیسیون بازی در شیعه هست و این یکی از بهترین امتیازات شیعه است که همیشه راه را برای حرکت و حرکت‌ها باز گذاشته. مجموعه‌ی آثار، "چگونه ماندن - طرح مسئله، جستجوی جواب"، از انتشارات مشترک حسینیه‌ی ارشاد، اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، اسفند ۵۶، ص ۲۴).

لزوم نو کردن مذهب

"... اسلام به عنوان دینی در ظرف سنتی جامعه‌ها و در کالبد تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست که جمعیت عینی خارجی پیدا می‌کند و به این صورت است که در مسیر تحولات تاریخ، فرسایش می‌یابد و احتیاج به نو شدن، تغییر فورم، لباس، روابط و زبان دارد"...

خطرات

"خطر اینست - خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست که وقتی یک واقعیت جاوید را در یک ظرف متغیر کهنه شدن قفسه‌سراسر بدویم... چون این ظرف‌ها نمی‌توانند همه‌ی زمان‌ها بمانند و جبراً نابود می‌شود، پس می‌رود، به عقب رانده می‌شود و اصلاً و خود بخود قابلیت ماندن و استعمال ندارد. اگر یک نسل آگاه و معتقد آشنا با این محتوا - که اسلام و مذهب است - این را احیاء و استخراج نکند و در ظرف‌های بیانی آرائی و علمی متناسب با زمان خویش، دیگر بار تجدید و مطرح نکند، ظرف و مظهر هر دو نابود می‌شوند" ("درس‌های اسلام شناسی، درس دهم: فلسفه‌ی تاریخ" تکثیر از اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، چاپ سوم ۱۳۵۵، صفحات ۱۸-۱۶).

آیا رفتای چپ‌ها می‌خواهند بیش از این رفرمیست‌شدیدا مذهبی و عمیقاً ضد کمونیست، در دین و مذهب، رفرم ایجاد کنند و یا این که وظیفه‌ی کمونیست‌هاست که برای نابودی "ظرف و مظهر، هر دو"، تلاش کنند؟



قبل از توجه به تصویری که یک گروه سیاسی - مذهبی یا مذهبی - سیاسی از خود دارد و یا از خود ارائه می‌دهند، باید دید که آن تصویر یا تصور تا چه حد و چگونه در عملکرد اجتماعی و مواضع سیاسی آن گروه انعکاس می‌یابد و مهم‌تر از این، در ورای آن، چه چیزهایی بیان یا مخفی می‌شود و در جهت حمایت از منافع کدام قشر یا طبقه است. برای روشن شدن این بحث اجازه بدهید از عباراتی از "ایدئولوژی آلمانی" کمک بگیریم:

"تولید واقعی زندگی، منشاء تاریخ بنظر می‌رسد در حالی که آنچه بطور ویژه تاریخی است به مثابه‌ی چیزی مجزا از زندگی عادی به مثابه‌ی چیزی مافوق و ماوراء زمینی جلوه گر می‌شود. با این کسار، مناسبات بین انسان‌ها و طبیعت از عرصه‌ی تاریخ حذف شده و همین امر، تقابل بین طبیعت و تاریخ را بوجود آورده است. در نتیجه، چنان درکی نتوانسته است در تاریخ جز وقایع تاریخی و سیاسی و برخی مبارزات مذهبی و خلاصه‌ی کلام، شوریک، چیز دیگری را مشاهده کند و خصوصاً مجبور شده است به خاطر هر عصر تاریخی، در توهم آن عصر سهیم شود. فرض کنیم عصری عامل تعیین کننده‌ی خود را صرفاً انگیزه‌های "سیاسی" یا "مذهبی" بنمایاند در حالی که این انگیزه‌ها جز آشکال انگیزه‌های واقعی آن چیز دیگری نباشند: در این حال مورخ آن عصر، این عقیده را می‌پذیرد: "نمایندگویی"، "تصور"ی که این انسان‌های معین (انسان‌های یک عصر) از پراتیک واقعی خود در ذهن خویش دارند منحصرأً به قدرت فائقه‌ای تعیین کننده و فعال می‌گردد که ((این قدرت فائقه منبعث از پراتیک واقعی و نه آن تصورات ذهنی)) بر پراتیک این انسان‌ها حاکم است و نقش تعیین کننده دارد. (تاکید از مارکس و انگلس و آنچه داخل دو پرانتز آمده از ماست).

یک گروه از انسان‌های مذهبی - سیاسی متشکل در سازمانی مانند مجاهدین را در نظر بگیریم. وقتی که می‌خواهیم تحلیل مارکسیستی از آن‌ها ارائه دهیم، اساس تحلیل ما نمی‌تواند بوجه "مذهبی" (مثلاً مسلمانند، می‌خواهند اسلام راستین را پیاده کنند و غیره) و حتی بوجه "سیاسی" (مثلاً نظراتشان در مورد دموکراسی، دولت و حتی امپریالیسم - از جنبه سیاسی - و غیره چیست) استوار باشد. مهم‌ترین نکته‌ای که قبل از همه باید مورد بررسی قرار گیرد اینست که "آشکال انگیزه‌ها"ی مذهبی یا سیاسی آن‌ها چه "انگیزه‌های واقعی" یا چه محتوایی را در بر می‌گیرد. وقتی که پرده‌های "مذهبی" یا "سیاسی" کنار زده شود (نه فقط در مورد مجاهدین بلکه همچنین در مورد سایر گروه‌های سیاسی و مذهبی)، منافع کدام قشر یا طبقه بطور عریان ظاهر می‌شود. ما با این که شناخت خود در مورد اسلام راستین (بر اساس معتبرترین منابع اسلامی یعنی قرآن) را داریم و در متن مقاله نیز آن را عنوان کرده ایم با این حال می‌دانیم که طیف بسیار وسیعی بین دو قطب رژیم ولایت فقیه و مجاهدین وجود دارد که همه از اسلام راستین خود سخن می‌گویند. در بین این دو قطب و یا کم و بیش در کنار آن‌ها، بازرگان‌ها، بنی‌صدرها، شریعت‌مداری‌ها، گلیاگانی‌ها، شیخ علی‌تهرانی‌ها، دکتر پیمان‌ها، سلطنت‌طلبان (و آخوند‌هایشان نظیر مهدی روحانی، "رهبر شیعیان اروپا") و غیره وجود دارند که همه بلا استثناء از "اسلام راستین" خود دم می‌زنند. از قرار معلوم، سلطنت‌طلبان اخیراً در خسار ج از کشور در زمینه‌ی مبارزه با دین و دفاع از تر "اسلام راستین" (اسلام بدون آخوند) بسیار فعال شده‌اند (۱۱).

طیفی این چنین گسترده، وقتی که از هم اکنون برای اثبات "راستین" بودن اسلام خود با هم مسابقه گذاشته باشند، نشانگر اینست که پس از این همه جنایتی که بر مبنای دین اسلام و مذهب تشیع انجام گرفته، در تحولات جامعه پس از سرنگونی رژیم خمینی (جز در صورت قیام توده‌ای و با نتایجی از هم اکنون غیر قابل پیش‌بینی)، باز همچنان با یکدیگر

۱۱- علاوه بر تبلیغات ضد آخوندی رادیوئی سلطنت‌طلبان، بطوری که شنیده ایم در نشریات و کتاب‌هایشان در خارج از کشور در این زمینه فعالیت‌های گسترده‌ای را در پیش گرفته‌اند و مدعی‌اند که اسلام اصیل و راستین را باید از چنگ آخوند و خرافات دینی نجات داد. شجاع الدین شفا، که تا زمان سقوط رژیم شاه چندین مقام مهم و از جمله معاونت وزارت دربار را بدست می‌کشید، اخیراً در خارج از کشور کتابی هزار صفحه‌ای تحت عنوان "توضیح المسائل - پاسخ به پرسش‌های هزار ساله، از کلی تا خمینی" انتشار داده که به نوعی یاد آور "پرسش‌های هزار ساله"ی شریعت سنگجی است که بیش از چهل سال پیش انتشار یافته بود. تر شجاع الدین شفا، به قرار اطلاع، دفاع از همان شمس معروف "اسلام راستین" (اسلام بدون آخوند) است.



از اسلام‌های راستین مواجه خواهیم بود. ولی نکته‌ی از هم اکنون قابل پیش‌بینی اینست که کمونیست‌ها در مقابل این اسلام‌های منتظر الظهور ساکت نخواهند نشست و از هم اکنون می‌توان اطمینان داد که هر رژیمی در آینده، متصوراً بخواهد دگم‌ها و تعبد‌های مذهبی را در حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی جامعه دخالت دهد و بر مبنای مذهب، در ترویج جهل و خرافات بکوشد، کارگران و سایر زحمتکشان جامعه را فریب دهد و به کمک دین بسمه توجیه نظام ظالمانه‌ی طبقاتی بپردازد، کمونیست‌ها را در برابر خود خواهد یافت و رویای ابلهانه خمینی (و کلیه نظام‌های طبقاتی و سرمایه‌داری جهانی) را در "نابودی کمونیسم"، با پرداخت بهائی گراف، یکبار دیگر تجربه خواهد کرد. در پایان این بند، اشاره به یک نکته‌ی دیگر نیز، در رابطه با همین بند و مطالبی که متعاقباً در طی مقاله حاضر خواهد آمد، ضروری است:

یک وقت، بحث ما تبیین جایگاه طبقاتی و مواضع اجتماعی و سیاسی گروه‌ها و سازمان‌ها و شخصیت‌هایی (به عنوان نمایندگان واقعی یا تصویری قشرهای یک طبقه یا لایه‌هایی از یک قشر اجتماعی) است که راست یا دروغ، با اعتقاد یا بطور مصلحتی، از اسلام راستین خود سخن می‌گویند. در این حالت، وظیفه‌ی اصلی ما این نیست که راست یا دروغ بودن ادعاهایشان را در زمینه‌ی اسلام راستین آن‌ها نشان دهیم بلکه وظیفه‌ی اصلی ما در اینست که نشان دهیم در پشت این پرچم سبز محمدی و آیه‌های قرآنی و شعارهای الهی، در واقع دفاع از منافع (این دنیائی) چه قشر یا طبقه‌ی اجتماعی نهفته است. اما یک وقت، هدف بحث ما (مانند مقاله‌ی حاضر) طرح ضرورت مبارزه با دین و افشای ماهیت واقعی آنست و در چنین حالتی است که با توجه به تاریخ و با توجه به معتبرترین منابع اسلامی یعنی قرآن، این اعتقاد را عنوان می‌کنیم که اسلام راستین، اسلام صدر اسلام، اسلام حکومت محمد + حکومت علی (به افسانه‌های بافته شده به دروغ‌های ساخته و پرداخته شده در طی چهارده قرن کاری نداریم)، همین اسلامی است که در ایران، در حال حاضر حاکم است.

دو جنبه‌ی فوق از یک بحث (که یکی ابدائی نیست) هر دو درست است. البته هر یک بجای خود. بی تردید بی توجهی مطلق به یکی از دو جنبه‌ی فوق، در یک مقاله، نادرست است ولی عمده شدن یکی از آن‌ها بسمه دلائل و اثبات، به معنای عدم توجه به دیگری نیست.

د- آیا دین علت العلل تمامی مصائب بشریت است؟

مباحث مربوط به این بند را به دو دلیل، کوتاه تر برگزار می‌کنیم:

- ۱- در بخش پایانی بند قبلی، به نوعی به این سؤال (اگر چنین سئوالی مطرح باشد) پاسخ داده ایم و می‌توان در صورت لزوم مجدداً به آن مراجعه کرد.
 - ۲- صفحات بعدی مقاله‌ی حاضر به روشنی پاسخگوی چنین سؤال احتمالی است.
- در اینجا به اختصار به همین دو مورد می‌پردازیم. ولی قبل از آن تذکر یک نکته لازمست. اگر سؤال این باشد که آیا علت اصلی تمام مصائب بشریت (و جامعه ما)، دین است، پاسخ ما این خواهد بود که علت اصلی مصائب بشری (و نیز جامعه‌ی ما)، نظام طبقاتی است. و بلافاصله اضافه می‌کنیم که دین (بویژه در جامعه‌ی ما) یکی از پایه‌های اساسی آن نظام طبقاتی بشمار می‌رود.

اگر در مقاله‌ای عمده‌تر به مسئله‌ی دین و ضرورت برخورد به آن توجه می‌شود، به مفهوم این نیست که ما به مسئله‌ی سرمایه‌داری و امپریالیسم و ده‌ها مسئله‌ی ریز و درشت دیگری توجهیم. همان طور که قبلاً نیز گفته ایم، در هر مقاله، یک بخش از کل مسائل موجود عمده می‌شود. مثلاً در مقالات مربوط به نظام سرمایه‌داری، طبقات و اقشار اجتماعی، دموکراسی، آزادی، امپریالیسم، سوسیالیسم، مرحله‌ی انقلاب و غیره، بی توجهی مطلق به مسئله‌ی دین، البته یک نقص است و عمده کردن آن نیز در این گونه مقالات یک نقص بشمار می‌رود. همین طور در مقاله‌ای که تمامی بحث آن درباره‌ی دین است، بخش غالب آن را نمی‌تواند مسائلی دیگر مثلاً بحث درباره‌ی مرحله انقلاب تشکیل دهد.



با این حال در همین مقاله، به دفعات به نظام طبقاتی و تاکید در مبارزه با سرمایه داری در کنار مبارزه با دین پرداخته شده است که نمونه‌های آن را در متن مقاله می‌توان یافت و در این جا نیازی به برجسته کردن آن‌ها (از طریق نقل قول آوردن از متن مقاله) نیست. این کار، در این مورد و همه‌ی موارد، توهین به شعور یک خواننده‌ی دقیق است.

ضرورت مبارزه قاطع و برخورد صریح با دین توسط کمونیست‌ها

۱

حزب توده فقط اسناد تحریف تاریخ جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی نیست و در مورد بحث مقاله‌ی حاضر نیز وارث و مورث تمامی سنن و خصلت‌های غیر مارکسیستی و غیر انقلابی و رفورمیستی جنبش سوسیال دموکراسی و کمونیستی از آغاز تا به امروز در ایران است. به این معنا که (از میان انحرافات بسیار دیگر) التقاط دین و مارکسیسم را نیز از گذشته (یعنی از گروه‌ها و احزاب سوسیال دموکرات در زمان مشروطیت به بعد) به ارث برد و برای آینده (یعنی برای سازمان‌ها و گروه‌های چپ ایران از دهه‌ی پنجاه تا به امروز) به ارث گذاشت (۱۲). و از این نظر اطلاع از نظریات حزب توده، به عنوان حلقه‌ی ارتباطی نظریات انحرافی سوسیال دموکراسی (تحت نام‌های گوناگون) در چند دهه‌ی اول قرن بیستم و سازمان‌ها و گروه‌های چپ ایران در دهه‌ی هفتم و اوایل دهه‌ی هشتم همین قرن، در التقاط ایده‌ی آلیسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم، حائز اهمیت است. سر مقاله‌ی طویل‌العنوان قبلاً اشاره شده‌ی ("حزب طبقه‌ی کارگر و مبارزان دارای اعتقادات مذهبی میدان وسیعی"، "دنیا" آذر ۱۳۵۵)، نورالدین کیانوری نمونه‌ی کاملی از تحریف مبانی اساسی مارکسیسم و قلب واقعیت‌های تاریخی، مثال روشنی از فرصت‌طلبی، نوکر صفتی و دلال مسلکی حزب توده در رابطه با شوروی است و مضافاً، متأسفانه بازتابی از برداشت عمومی (تا چند وقت پیش) موجود در بخش اعظم چپ ایران در مورد برخورد با دین را نیز با خود دارد. عباراتی که از آن سر مقاله‌ی "دنیا" در زیر نقل می‌شود آن چنان رسا و گویا هستند که نیازی به توضیح اضافی ندارند و به تنهایی می‌توانند بسیاری از مباحث مادر مقاله‌ی حاضر را روشن کنند.

سر مقاله‌ی "دنیا" چنین آغاز می‌شود:

"دیر زمانی است که مسئله‌ی مناسبات میان مارکسیست‌ها یعنی هواداران جهان بینی طبقه‌ی کارگر که در راه دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی در ایران گام بر می‌دارند با مبارزان انقلابی دارای اعتقادات مذهبی و در درجه‌ی اول مسلمانان مبارز که در راه بدست آوردن عدالت اجتماعی بر پایه‌ی احکام اجتماعی دین اسلام تلاش می‌کنند در محافل اجتماعی میهن ما مطرح است."

در پاراگراف بلافاصله بعدی چنین می‌خوانیم:

۱۲- می‌دانیم که میراث بجای گذاشته توسط حزب توده برای سازمان‌ها و گروه‌های چپ ایران نظیر فدائیان، پیکار، راه کارگر، اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و غیره (علی رغم فحش‌های تند و آبداری که به حزب توده می‌دادند) فقط در زمینه‌ی التقاط دین و سوسیالیسم نیست، بلکه در زمینه‌های بسیار دیگر از جمله در مقوله‌ی سوسیالیسم، مرحله‌ی انقلاب، دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، متد برخورد، شیوه‌ها و عملکردهای ماکیاولیستی و استالینیستی و غیره نیز متجلی است که در مقاله‌ی حاضر فرصت پرداختن و باز کردن آن‌ها نیست. فقط به عنوان مثال، بطور گذرا اشاره کنیم که همان سازمان‌ها و گروه‌های چپ، بعد از انقلاب در "مبارزه‌ی ایدئولوژیک" خود، مدام ناب‌ترین دشنام‌ها را به حزب توده داده و مدام تزه‌های حزب توده را در زمینه‌های فوق به عاریت گرفته و در توضیح و تبلیغ آن کوشیده‌اند. مثلاً مبتکر و مبلغ اولیستی تز "لیبرالی" جلوه دادن آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک و بی‌اعتنائی در مقابل سرکوب آن‌ها و تکیه بر خصلت "ضد امپریالیستی" رژیم اسلامی، حزب توده بود که پرشورترین مبلغان خود را در طیف بسیار وسیعی از چپ ایران (در بین "مخالفان سر سخت" حزب توده) برای یافت



"البته این مسئله ای نیست که تنها در کشور ما و آن هم در مرحله ی کنونی تاریخی اش مطرح باشد. از همان نخستین روز پیدایش جهان بینی علمی طبقه ی کارگر و آغاز سازمان یابی مبارزان آگاه راه طبقه ی کارگر به زیر پرچم این جهان بینی این مسئله ی مهم مطرح بوده. ۱۰۰۰ است. بویژه در سال های پس از جنگ دوم جهانی که طی آن با پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم ۱۰۰۰ مسئله ی مناسبات نیروهای هوادار طبقه ی کارگر و نیروهای مذهبی، چه در مقیاس جهانی بین کشورهای دارای نظام های اجتماعی و جهان بینی گوناگون و چه در مقیاس ملی هر کشور، بصورت یکی از عمده ترین مسائل روز اجتماعی درآمد."

این "مسئله" یعنی التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم نه فقط "از همان نخستین روز پیدایش جهان بینی علمی طبقه ی کارگر" مطرح بوده بلکه انقلاب اکتبر هم، آغاز یک انقلاب اجتماعی نبود و محتوای طبقاتی نداشت بلکه بر اساس همان "مسئله" گویا یک انقلاب تمام خلقی با انگیزه های مذهبی - ملی بود که فقط برای خالی نبودن عریضه "زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم ۱۰۰۰ انجام گرفت":

"خیلی دور نمی رویم. به انقلاب اکتبر که به رهبری حزب بلشویک، حزبی که زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم مبارزه می کرد، انجام گرفت و طی نبرد تاریخی طبقات زحمتکش و مردم علیه ارتجاع و اخلاقی و بیگانه به پیروزی رسید، نظر می افکنیم. ۱۰۰۰ نیروهای خلق که در میان آن ها افراد متدین و متعلق به مذاهب مسیحی (ارتدوکس) و نیز مسلمانان (شیعه و سنی) و ده ها فرق مذهبی دیگر شرکت داشته اند تا وابستگان به ملیت های گوناگون روس و اوکراینی، ازبک و آذربایجانی و ارمنی دست بدست هم دادند و یوغ بردگی را در هم شکستند و با هم شاهراه حرکت بسوی آزادی

با این همه، در مقاله ی حاضر بویژه در این بخش، بین خیانت و مبارزه قائل به تفکیک هستیم. توضیح کوتاهی در این رابطه ضروری است: ۱- مباحث این بخش، همچون سرتاسر مقاله ی حاضر، در عرصه ی شوریک و انحرافات بینشی بخش اعظم چپ ایران است نه موضع گیری های سیاسی این یا آن گروه چپ. می دانیم که این دو مقوله به روی هم تاثیر متقابل دارند و در دراز مدت، نزدیکی و پیوند آن دو، اجتناب ناپذیر است، با این حال به تفاوت های آن ها بی توجه نیستیم. گفته ایم که بخش اعظم چپ ایران در زمینه های متعدد و بویژه در زمینه ی التقاط ماتریالیسم فلسفی و ایده آلیسم فلسفی، بشدت متأثر از تره های حزب توده بود. می دانیم که همین چپ مدت ها نسبت به رژیم اسلامی و خمینی متوهم بود. به سرکوب حقوق دموکراتیک و آزادی های سیاسی در جامعه یی توجیهی نشان می داد، ده ها انحراف ریز و درشت و ده ها اشتباه کوچک و بزرگ مرتکب شد، ولی مانند حزب توده، مأمور، کارگزار و سرسپرده ی شوروی نبود و در عملکرد های خویش غالباً مواضعی رادیکال اتخاذ می کرد. مجبور نبود که مانند حزب توده، کوچکترین گام خود را با سیاست خارجی شوروی تنظیم کند و در نتیجه به آستان بوسی حکومت آخوندی و مرتجعین مذهبی و تأیید جنایات آن ها بپردازد. همان چپ، برخلاف حزب توده، بالاخره راه مبارزه با رژیم اسلامی را برگزید و در حد امکان (کمی و کیفی) خود در این راه پیش رفت. در آغاز هم که بجای مبارزه یا به توجیه اقدامات سرکوبگرانه ی رژیم پرداخت و با در مقابل آن ها سکوت کرد، بدلیل همین اشتباهات شوریک و انحرافات بینشی، فاقد امکان کیفی مبارزه بود. بدیگر سخن، راست روی ها، چپ روی ها، کج روی ها و بی راهه روی های هر چند کودکانه بود و نشانه های عدم بلوغ و پختگی را با خود داشت ولی مانند حزب توده، عاقدانه، سازشکارانه و خائنانه نبود. همان چپ، برخلاف حزب توده که تا زمان انتقال رهبران و کادرباش با خط اوین به زندان اوین. نسبت به خط امام وفادار مانده بود، بجای سازش و خیانت کم و بیش راه مبارزه را برگزیده بود. خلاصه این که - هر چند عجیب می نماید ولی کاملاً ممکن است - می توان انحرافات بینشی داشت و خائن بود، می توان انحرافات بینشی داشت ولی مبارز بود (البته مبارز، چپ، ضد امپریالیست، ضد مذهبی ۱۰۰۰ بودن لزوماً به معنای مارکسیست بودن نیست).

۲- اختصاصاً در مباحث این بخش، باز منظور این نیست که چون حزب توده همواره ابظوری که در نمونه ی ارائه شده در صفحات بعد متعلق به سال ۵۵ نیز مشاهده می شود (ملغ و مروج تز سازش دین و سوسیالیسم، التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم بود پس، به همین "دلیل" با رژیم آخوندی و حکومت مذهبی سازش کرده بود. البته ما ابتدا چنین اعتقادی نداریم. حزب توده، پس از سقوط رژیم شاه، نه فقط با رژیم مذهبی خمینی بلکه با هر رژیم دیگری که قدرت می رسید، در صدد سازش برمی آمد. حتی از بازرگان و بنی صدر، اگر دست بالا را در حاکمیت می داشتند، اگر موضع آشکارا خصمانه نسبت به شوروی نمی گرفتند و اگر کالاهای روسی می خریدند، حمایت می کرد. مگر فراموش کردیم که ده سال های پنجاه، وقتی که رژیم از سر تا پا وابسته به غرب شاه، گوشه چشمی به شوروی انداخت و مناسبات بازرگانی ایران و شوروی کمی بهبود یافت، حزب توده به رژیم شاه چراغ سبز نشان داد؟

باری از این زاویه نیز ما همان چپ را، علی رغم تمام اشتباهات موحش شوریک و انحرافات فاجعه آمیز بینشی اش، با آن خائنین مقایسه نمی کنیم.



و خوشبختی را گشودند*.

در بخش دیگری از مقاله می‌خوانیم:

”برای مردم ما و بویژه برای مبارزان مذهبی در میهن ما چگونگی مناسبات اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی و کارگری با جنبش‌های مترقی و ملی – اسلامی در کشورهای اسلامی چه در آنجا‌هایی که این جنبش‌ها پیروز شده و قدرت دولتی را در دست گرفته‌اند و چه در حالتی که این نبرد با امپریالیسم و ارتجاع ملی درگیر هستند، می‌تواند بارزترین نمونه برای همکاری انقلابی شمر بخش میان نیروهای مبارز مذهبی و هواداران مارکسیسم باشد. این همکاری عظیم که اکنون ده‌ها سال است بطور درخشان در برابر چشم همه‌ی مسلمانان جهان جای گرفته و هر روز ثمرات تازه‌ای می‌دهد به بهترین وجهی شاهد این ضرورت تاریخی دوران ماست کسسه مبارزان راه استقلال ملی، آزادی، عدالت اجتماعی و پیشرفت – اعم از معتقدان به مذهب و یا مارکسیست‌ها – تنها از راه همکاری همه‌جانبه با نیروی عظیم طبقه‌ی کارگر جهانی و بویژه با آن بخشی از این نیرو که در کشور خود پرچم قدرت انقلابی را برافراشته و محکم‌ترین دژها و سنگرهای جبهه جهانی نبرد علیه امپریالیسم را برپا ساخته‌اند، می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان و با بهترین اشکال بهره‌برداری از نیروهای خویش به آماج‌های عدالت خواهانه، آزادی خواهانه و ترقی خواهانه خود برسند*.

نویسنده سر مقاله‌ی ”دنیا“ در پاراگراف بعدی نیز ”بارزترین نمونه برای همکاری انقلابی شمر بخش میان نیروهای مبارز مذهبی و هواداران مارکسیسم“، هم ”ثمرات تازه“ی هر روزه‌اش را نشان می‌دهد و هم منظور از ”کوتاه‌ترین زمان و با بهترین اشکال بهره‌برداری“ را روشن می‌کند:

”مناسبات در حال گسترش اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی اتحاد شوروی که يك کشور کلاسیک سوسیالیستی است با جمهوری عربی لیبی، کشوری که در آن قدرت دولتی در دست کسانی است که بطور پیگیر از احکام اسلام پیروی می‌کنند، و یکی از بهترین نمونه‌های این همکاری عربی، جمال عبدالناصر* با تجربه‌ی شخصی خود در میدان مبارزه در یافتند که راستین‌ترین و پیگیرترین دوستان جنبش استقلال طلبانه و عدالت جویانه‌ی خلق‌های مسلمان عرب همانا کشورهای خانواده‌ی سوسیالیستی و احزاب راستین کمونیستی و کارگری هستند. آن‌ها این توانایی را در خود یافتند که سدهای دروغین ایجاد شده به وسیله‌ی ارتجاع را در هم شکنند و پرده‌های ریا و دروغ و تزویر را پاره کنند و مبانی همکاری تاریخی خلق‌های کشور خود را با جنبش کمونیستی و کارگری جهانی و در درجه‌ی اول با اتحاد شوروی، بزرگترین و نیرومندترین این گُرْدان پایه گذاری کنند. مناسبات دوستانه و پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی از کشور عربی مسلمان لیبی یگانه نمونه نیست. عین همین مناسبات بی‌شائبه مبتنی بر پشتیبانی همه‌جانبه از خواست‌های استقلال طلبانه و ترقی خواهانه میان اتحاد شوروی از يك سو، عراق، الجزایر، یمن جنوبی و سوریه از سوی دیگر وجود دارد و هر روزه توسعه می‌یابد. نمونه‌ی عالی پشتیبانی از مبارزات انقلابی خلق‌های مسلمان در مناسبات برادرانه و کمک‌های بی‌دریغ کشورهای سوسیالیستی و همه‌ی جنبش راستین کمونیستی جهان به جنبش انقلابی خلق فلسطین متجلی است. این‌ها بود چند نمونه از همکاری انقلابی مارکسیست – لنینیست‌ها و جنبش‌های مترقی خلق‌های مسلمان در جهان*.

ارائه‌ی تمامی این ”نمونه‌های درخشان“ و ”همکاری شمر بخش“ بین ”مارکسیست – لنینیست‌ها و جنبش‌های مترقی خلق‌های مسلمان جهان“ مقدمه و صغری کبری‌هایی بود برای تذکار ”نمونه‌های درخشان“ و ”همکاری شمر بخش“ بین

★ این عبارت از نظر جمله بندی، ناقص و نارساست. این نقیصه و نارسائی از متن مقاله چاپ شده در ”دنیا“ است. (توضیح از کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی)



"انقلابیون مارکسیست" و "مسلمانان مبارز" و "روحانیون مسلمان عالیقدر" از صدر مشروطیت تا به امروز: "تاریخ میهن و جامعه‌ی خودمان هم شاهد گویای شمر بخشی از این همکاری است. در تاریخ دوران نوین میهن ما که با مبارزه برای خاتمه دادن به استبداد سلاطین قاجار آغاز شد، از همان نخستین روز این همکاری به چشم می‌خورد. همکاری انقلابیون مارکسیست ایران به رهبری حیدر عمو اوغلی با بخش مهم دیگری از جنبش مشروطیت که زیر رهبری روحانیون مبارز بود. همکاری انقلابی مسلمان مبارز شیخ محمد خیابانی با مارکسیست‌های ایران و با کشور نوزاد شوروی، همکاری انقلابی مسلمان عالیقدر و مبارز پیگیر واعظ قزوینی با انقلابیون مارکسیست و نمونه‌های بسیار زیاد دیگر اولین صفحات این همکاری تاریخی در جبهه‌ی مبارزه را تشکیل می‌دهند. حزب کمونیست ایران و پس از آن، ادامه دهنده‌ی راهش حزب توده‌ی ایران، از همان آغاز فعالیت سیاسی خود به این واقعیت آگاهی داشتند و آن را با تمام وزنش به حساب می‌گذاشتند که اکثریت زحمتگشان خلق‌های ایران را مسلمانان معتقد تشکیل می‌دهند. حزب ما به این واقعیت آگاه بود که نه تنها اکثریت عظیم خلق‌های ایران مسلمان معتقد هستند بلکه اکثریت همان نیروهائی که در مبارزه برای آزادی، استقلال ملی و زندگی بهتر در صفوف مبارزه زیر پرچم و یا رهبری حزب ما مبارزه خواهند کرد از مسلمانان معتقد تشکیل می‌شوند."

بنابراین بشتابیم، چرا که "هر روز تاخیر در پایه‌گذاری و تحکیم میانی همکاری" میان حزب توده‌ی ایران یعنی "حزب مارکسیست - لنینیست‌های ایران" و "مسلمانان مبارز" و "روحانیون عالیقدر مسلمان" و کشورهای بلوک شرق یعنی "جنبش کمونیستی و کارگری جهانی و در درجه‌ی اول، اتحاد شوروی، بزرگترین و نیرومندترین گردان این جنبش"، موجب پشیمانی است. و بالاخره این ترجیع‌بند هشتاد ساله یعنی "هدف مشترک" برای "تأمین عدالت اجتماعی":

"آنچه میان مبارزان راه طبقه‌ی کارگر، مارکسیست - لنینیست‌ها و نیروهای مبارز و عدالت‌خواه مذهبی دارای اهمیت اساسی و پایه‌ای است هدف مشترک آن‌ها در بر انداختن استبداد و تأمین عدالت اجتماعی به سود محرومان و غارت‌شوندگان است."

البته "حزب توده‌ی ایران همان‌طور که همواره نظر داده است" معتقد است که: "ما هم به روی مسائل فرعی کنار بیاییم و در هر لحظه و برای باز کردن هر گره‌ی دشواری، مناسب‌ترین راه را پیدا کنیم. بسیار خوب، چکار باید بکنیم؟ - اولین گام مهم، موثر و ضروری تشکیل جبهه‌ی ضد دیکتاتوری برای بر انداختن استبداد کنونی است." چرا که:

"ما اطمینان داریم که علی‌رغم همه‌ی پیشداوری‌های موجود در میان مبارزان مذهبی و سایر گروه‌های مبارز راستین راه خلق و سایر مخالفان رژیم استبداد، علی‌رغم همه‌ی تلاش‌های تفرقه‌اندازانه‌ی رژیم سیاه‌ساواکی، جنبش آزادی‌خواهانه و میهن‌پرستانه‌ی مردم ما گام به گام بسوی ایجاد چنین جبهه‌ای پیش خواهد رفت."

رژیم دیکتاتوری شاه سرنگون شد. "مسلمانان مبارز" و "روحانیون عالیقدر" که در این فاصله "ضد امپریالیست" و "ضد سرمایه‌داری وابسته" هم شدند، قدرت را بدست گرفتند. از همان روزهای اول بعد از انقلاب، جبهه‌ای مرکب از "مسلمانان مبارز"، "روحانیون مبارز و ضد امپریالیست" و "حزب مارکسیست - لنینیست‌های ایران" عملاً شکل گرفت (چندی بعد "گردان رزمده پرولتاریا" - فدائیان خلق، اکثریت - نیز به آن پیوست). مدت چهار سال، ائتلاف‌های رسمی و غیر رسمی بیشماری به هم خورد و دسته‌دسته "یاران امام" از او جدا و یا حذف شدند ولی "حزب مارکسیست - لنینیست‌های ایران" به خاطر حفظ منافع "مهد سوسیالیسم" همچنان "در خط امام" باقی ماند، به هر خواری و خفتی تن در داد ولی همچنان امام امام کرد.

"حزب مارکسیست - لنینیست‌های ایران" اعتراض کرد‌ها به عملکرد ایدئولوژیک رژیم در اسفند ۵۷ را محکوم کرد و مبارزان شهر سنج در شب عید ۵۸ توسط سرلشکر قره‌نی را عملاً تأیید کرد، حرکت اعتراضی زنان در اسفند ۵۷ را محکوم نکرد



و آن را حرکت ضد انقلابی زنان بورژوا، ساواکی و بدکاره و وابستگان به امپریالیسم خواند، نبرد حق طلبانه‌ی روستائیان ترکمن در فروردین ۵۸ را محکوم و سرکوب آن‌ها توسط ارتش و پاسداران را عملاً تأیید کرد، توقیف و مصادره‌ی روزنامه‌های آیندگان، کیهان و اطلاعات را عملی انقلابی نامید و روزنامه نگاران توده‌ای را برای آموختن فوت و فن روزنامه نگاری بسط امت حزب الله و گرداندن آن روزنامه‌ها گسیل داشت، اخراج کارکنان مبارز رادیو و تلویزیون را تأیید و جای آن‌ها را با نویسندگان، مترجمان، فیلم‌برداران و کارکنان فنی و گویندگان توده‌ای پر کرد، کانون نویسندگان ایران را در آغاز با بیرون بردن شاعران، نویسندگان و مترجمان توده‌ای تضعیف و بعد به هنگام حمله‌ی اوپاشان به دفتر کانون نویسندگان و تعطیل آن ابراز خشنودی کرد، حمله به سازمان‌های سیاسی چپ و مجاهدین، بستن روزنامه‌هایشان و سرکوب خونین راه پیمایی‌ها را توسط اوپاشان حزب اللهی مورد تأیید قرار داد، حمله‌ی گسترده‌ی رژیم به خلق کرد در مرداد ۵۸ را تأیید کرد و مبارزات حق طلبانه‌ی این خلق را به عمال امپریالیسم نسبت داد و حتی سرهنگ عطاریان، فرمانده‌ی سابق لشکر ۲۸ ارومیه (که چند ماه پیش به عنوان یکی از افراد شاخه‌ی نظامی حزب توده اعدام شد) در زمان ماموریت خسود در کردستان، تعصب در سرکوب خلق کرد و مبارزان آن را به حد باور نکردنی رساند و در مصاحبه‌های خود در آن زمان چه خوش رقصی‌ها که نکرد، مضحکه‌ی گروگان‌گیری سفارت آمریکا را به عنوان اوج مبارزه ضد امپریالیستی مورد حمایت قرار داد و وقتی هم پایان رقت‌انگیزی در سازش با امپریالیسم یافت، خفتان گرفت یا به توجیه پرداخت، اعتراض دانشجویان دانشگاه‌ها را چپ‌روانه و در خلاف جهت مصالح انقلاب دانست و محکوم کرد و عمال کشتار وحشیانه‌ی دانشجویان سراسر کشور را تأیید کرد، بعد از سی خرداد، از سرکوب "گروه‌های ضد انقلاب"، سازمان‌های چپ و مجاهدین و بویژه از سرکوب "مائوئیست‌ها" و "تروتسکیست‌ها" و سایر "چپ‌رو"ها از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید و در کنار فدائیان خلق (اکثریت) با واحدهای گشتی و مرکز اطلاعاتی سپاه و کمیته‌ها به همکاری فعال پرداخت و اعضاء و هواداران همدو، در شناسایی و دستگیری اعضاء و هواداران سازمان‌های چپ و مجاهدین فعالانه کوشش کردند، بسیاری از بازجویان و شکنجه‌گران و برخی از دادستان‌های دادگاه‌های اسلامی، توده‌ای بودند. "حزب طبقه‌ی کارگر ایران" (و کمی بعد "گردان رزمنده‌ی پرولتاریا")، کارگران را نیز بی‌نصیب نگذاشت. از همان آغاز، تحصن‌ها، اعتصابات و اعتراضات و راه پیمایی‌های کارگران را خلاف منافع انقلاب و مبارزه‌ی ضد امپریالیستی رژیم اسلامی تلقی کرد، مستقیم یا غیر مستقیم آن‌ها را محکوم کرد، سرکوب‌های وحشیانه و تجاوزات بی‌درپی رژیم به حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن‌ها را توجیه کرد و بعد از سی خرداد به همراه فدائیان (اکثریت)، در شناسایی و لو دادن کارگران وابسته به سازمان‌های چپ و مجاهدین با حزب اللهی‌ها و شوراها‌ی اسلامی کارخانه‌ها به همکاری پرداخت، مدیران توده‌ای کارخانه‌های دولتی هم در پیشبرد سیاست‌های ضد کارگری رژیم اسلامی، توفیقی بیشتر از مدیران حزب اللهی داشته‌اند.

این سیاه‌نامه را می‌توان طی صفحات متعدد ادامه داد. کیست که از کارنامه‌ی ننگین و خائنانه‌ی حزب توده در ظرف چهار سال اول بعد از انقلاب، تا زمان دستگیری رهبران و کادرهای آن (خیانت‌های گذشته‌ی این حزب در تمام تاریخ چپ و چپ‌ل و چند ساله‌اش بجای خود محفوظ)، اطلاع نداشته باشد.

در حالی که هر کسی مشخصاً يك یا چند توده‌ای را می‌شناخت که در دستگاه‌های رژیم، پست‌های کم و بیش مهمی داشتند، در حالی که بارها برخی از سازمان‌های چپ و مجاهدین در این زمینه افشاگری کرده بودند، در حالی که "لیبرال‌ها" و نیز در مجلس، بازرگان و حجتیه‌ای‌ها بارها در زمینه‌ی نفوذ توده‌ای‌ها در ارکان مهم و حساس رژیم هشدار داده بودند و حتی گفته بودند که در جلسه‌ی غیرعلنی حاضرند اسامی و پست‌های آن‌ها را اعلام کنند، با این همه رژیم و رهبران اسلامی گویا از این امر خبر نداشتند و فقط يك سال و اندی پیش به هنگام دستگیری رهبران حزب توده متوجه‌ی آن شدند؟! حتی تصور این فرض، مضحک است. رژیم حتی يك لحظه فریب "دلسوزی" حزب توده برای انقلاب اسلامی را نخورد و خوب می‌دانست که حزب به دستور ارباب بزرگ به خدمت ارباب اسلامی درآمده است و تا وقتی که از جنبه‌های متفاوت هنوز مفید بود، تا وقتی که (در کنار محاسبات و ملاحظات بین‌المللی)، بی‌مصرف نشده بود، از آن استفاده کرد. و در اوج همکاری با حزب توده، يك لحظه، حذف آن را از نظر دور نمی‌داشت (و حزب توده نیز با تشکیل شبکه‌ی نظامی و غیره، نقشه‌های مشابه خود را داشت). در این جاست که "همکاری انقلابی شمر بخش میان



نیروهای مبارز مذهبی و حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " ، مفهوم واقعی خود را پیدا می کند . کمتر کسی بود که باور داشته باشد حزب توده برای پیروزی انقلاب اسلامی با رژیم همکاری می کند ولی خیلی ها خیال می کردند که رژیم ولایت فقیه به شرق گرایش دارد و این نزدیکی را کم و بیش قطعی می دانستند . این برداشت، همان طوری که تجربه هـم نشان داد کلاً نادرست بود .

باری ، پس از اشغال سفارت آمریکا و محاصره ی اقتصادی غرب ، " همکاری " بین " مسلمانان انقلابی ، روحانیـمـون عالیقدر " و " حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " و " اردوگاه سوسیالیسم " داشت ثمرات خود را " بطور درخشانـی " نشان می داد و " هر روز ثمرات تازه " ای به بار می آورد . داشت زود باوران و سطحی نگران را نیز فریب می داد . در هر حال ، حزب توده در این " همکاری " ، چشم انداز بسیار روشنی برای خود می دید و به عنوان مقدمه ، بسیاری از مهره های خود را در پست های حساس جای داد بود . برخی از مدیران کارخانه های دولتی و موسسات دولتی شده ، مدیـر ان کل و معاونین وزارتخانه ها (حتی اگر احتمال توده ای بودن بعضی از وزیران را کنار بگذاریم) ، توده ای بودند . حزب توده در شوراها و انجمن های اسلامی کارخانه ها و ادارات ، در دانشگاه ها و زندان های اسلامی ، در روزنامه ها و رادیو تلویزیون ، در حزب جمهوری اسلامی (حتی گویا یکی از مشاوران رفسنجانی ، توده ای بود) ، در ارتش و سپاه و کمیـتـه بسیج و واحدهای اطلاعاتی سپاه راه یافته بود . برخی از فرماندهان لشکر ها و حتی فرماندهی نیروی دریائی سپاهیان اسلام، آن هم در زمان جنگ با لشکریان کبر ، توده ای بودند . و این همه " ثمرات درخشان " " همکاری انقلابی شریعتش میان مسلمانان مبارز و روحانیون عالیقدر و حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " بود . همه چیز داشت به خوبی و خوشی پیش می رفت که ناگهان چند آنـوند (آن هم نه چند آنـوند ، خارج از گود ، بلکه " رهبر کبیر انقلاب اسلامی " و سایر رهبران ضد امپریالیست) به " حزب المراز نوین طبقه کارگر " ناز زدند . " جبهه ی خلق " فروپاشید و کاخ کاغذی " همکـاری شـرخش بین مسلمانان انقلابی و " حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " بد سر رهبران و تئوریسین های حزب توده فرو ریخت . یک بار دیگر ، خواب های انقلابی ، تعبیر ناخوش یافت .

با این همه ، ساده لوحی است که گمان کنیم حزب توده و تفکرات توده ایستی ، پس از انشاء (چند باره ی) ماهیه است . آن از بین رفته است . همانطوریکه بعد از انشاء ماهیت حزب توده و تفکرات توده ایستی بعد از ۴۸ مرداد ۳۲ هم از بین نرفت . حتی آن دسته از اعضا - حزب توده که ۴۵ سال در زندان سر بردند ، در تمام این مدت توده ای باقی ماندند و پس از انقلاب به صورت رهبران آن درآمدند . کیانوری ها و طبری ها که امروز حزب توده را حزب جاسوس و خائن می خوانند ، همچنان توده ای باقی مانده اند و یک کلمه از آنچه را می گویند باور ندارند . حتی اعضا و هواداران حزب توده که خود را به دانشگاه های انقلاب اسلامی متفرق کرده ، نسبت به حزب توده و شوروی ابراز انزجار کرده اند ، همچنان توده ای باقی مانده اند ، همچنان از افکار توده ای دفاع می کنند و همچنان شوروی را " مهد سوسیالیسم " می دانند . مهم تر از این - پیش توده ایستی در بین بخش اعظم چپ ایران ، در میان " مخالفان سر سخت " حزب توده ، نه فقط در زمینه ی التقاط ایده آلایسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم بلکه همان طوری که در صفحات قبل اشاره کرده ایم ، در زمینه هدای متعدد دیگر تا دیروز به شدت رواج داشت و قدر مسلم امروز نیز از بین نرفته است .

اکنون رهبران حزب توده در زندان به حقانیت اسلام راستین امام خمینی پی برده اند و مجاهدین را بیش از زمان انتشار نشریات خود ضد انقلابی می دانند ، ولی به نظر رهبران جدید همین حزب توده ، در خارج از زندان و در خارج از کشور (" کمیته ی مرکزی حزب توده در خارج از کشور ") رهبران رژیم اسلامی دیگر " ضد امپریالیست " نیستند ، " مرتجع " اند و مجاهدین دیگر " ضد انقلاب " نیستند ، " دموکرات " و " انقلابی " اند . باز روز از نو ، روزی از نو . بازار " همکاری شـرخش بین مسلمانان مبارز و نیروهای انقلابی مسلمان و حزب طبقه ی کارگر ایران " سخن می رود و باز پیروزی بر ارتجاع داخلی و امپریالیسم ، در گرو این همکاری قلمداد می شود . تکرار چندش آور یک نمایشنامه ی مبتذل تراز ی - کمیک . این طور نیست ؟

